و هفتصد تن از ایشان جمله از اولاد و خویشان با ایمان و اشراف داشتند و سیصد تن دیگر کنیزو سریه بودند
اما بعضی از زنان آنحضرت نسب بآل اسرائیل میرسانیدند و برخی از اقوام بنی عمون و بنی مواب و بنی ادوم و جایاتین
و صیدانین بودند و چون اینطایفه از خدای پرستی بهره نداشتند و سلیمان با غلبه آنجماعت را مطیع ساخت
دوختران ایشانرا بزنی آورد و در اینوقت بعضی از آن زنان را چون دین ابا و اجداد و مقاطر رسوخ داشت بنهانی
بت پرستیدن گرفتند پس دختران صیدانیین صنمی ساختند و چون نام خدای ایشان عشتروث بود بهم آن نام
بدین بت گذاشته آنرا پرستش کردند و دختران بنی مواب نیز بتی برآوردند و بنام خدای خود کاموش خواندند
و بسجده آن قیام مینمودند و دختران بنی عمون نام صنم خود را ملکوم نهادند و ستایش این معنی چون بسمع
خدای میمون نبود از پیشگاه جلال خطاب با سلیمان آمد که ای سلیمان این چه بت پرستی است که در سرای تو پدید شده اند و چون پیر
کردار را درین جهان از جزای نیک و بد گزیر نباشد لاجرم شامت این عمل چنان مؤثر گشت که روزی چند سلطنت
پشت با تو کند تا با عزل و عزلت قرین کردی و هم بعد از تو این پادشاهی بزرگ در دودمان تو نپاید بلکه اولاد
تو جز در یک سبط حکومت نکنند سلیمان علیه السلام این خطاب بهراسید و آن بت پرستان را از سرای خویش
دفع کرد و اما چنان اتفاق افتاد که اشمدائی که یکی از دیوان نافرمان بود و سالها با سلیمان سر اطاعت فرو
نمیداشت و هرچند آنحضرت با دیوان دیگر حکم بحبس و بند دی میفرمود به وظفر نمی جستند و چنان زورمند بود که
با هزار تن هم آورد میگشت و غلبه مییافت در اینوقت دیوان بران برگمارند که ابگاه اشمدائی بود و را جسته و در
وی بدانجا شده مهار سر برکه برگرفته و در باز کرده خمر فرا دان در آن فرو ریختند و هم از پیش بگریختند چون اشمدائی
بیامد و از آن شراب بنوشید مست طافح گشت و لنبای در افتاد و در حال دیوان بخدمت سلیمان آمده شرح حال
او بگفتند آنحضرت فرمود تا زنجیری را که در هر حلقه اسم اعظم مرتسم بود با دیوان بسپردند و ایشان رفته
و اشمدائی را با آن زنجیر فروبستند و چون او بهوش آمد به نیروی اسم اعظم آن زنجیر را نتوانست درهم گسیخت پس
دیوان او را کشان کشان بدرگاه سلیمان آوردند و آنحضرت فرمود تا ای اشمدائی چگونه هیچ میتوانی با من
بمصارعت برخیزی و بکشتی گرفتن قیام نمائی اشمدائی عرض کرد که اگر درین زنجیر بسته نباشم توانم سلیمان فرمود تا زنجیر
او را برگیرند که در زمن بستن او واجب نباشد چون اشمدائی از زنجیر رها یافت دیگرباره عرض کرد که من از آنحضرت
الماسی که در انگشت داری هراسانم زیرا که اسم اعظم در آن ثبت است چون او را از انگشت بیرون کنی
با تو از در مصارعت بیرون شوم و کشتی گرفتن اغاز نهم سلیمان انگشتری را نیز از انگشت بیرون کرده بدیوی گذاشت
پس اشمدائی پیش شده انگشتری را بدو داد دست برآورده بدریا در افکند و در حال دیوی آنرا بلعید و از آن
پس دست فرا برده گریبان سلیمان را بگرفت و آنحضرت را آسان برآورده در بیرون بیت المقدس بینداخت
و در ساعت خود بصورت سلیمان برآمده بر تخت آنحضرت بنشست چنانکه خداوند فرماید وَلَقَدْ فَتَنَّا
سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا آن چند تن که در انجمن حاضر بودند ازین کیفیت واقف نبودند چنان دانستند که اشمدائی
بگریخت و سلیمان بر تخت خود آرام یافت علی الجمله مدت چهل روز اشمدائی بصورت سلیمان همه روزه بر تخت
برمیشد و حکمرانی میکرد و همه شب باندرون سرای درمیرفت تا با زنان هم بستر نخفت و کار با شتاب میداشت لکن

از آنسوی سلیمان از خدای بی‌اعتنا بزمین آمد و دادخواست برخواسته بهر دیه و قریه عبور میکرد و میفرمود
من سلیمان ملکم مردم او را تسخر میکردند و جانبش را دیوانه می‌پنداشتند و میگفتند اینک سلیمان بر تخت نشسته و ملکرانی
میکند تا چه افتاده که یاوه سرائی میکند ناچار آنحضرت بمزدوری کسب معاش کرده روزی میشد و خدمت
گیران میفرمود تا چنان اتفاق افتاد که روزی مردی ماهی فروش دو ازای دست مزد یک ماهی بوی داد چون
سلیمان سینه او را شکافت که قوتی حیاکند انگشتری خود را در شکم آن ماهی یافت چه آنروز که اشتداد
آنرا بدریا درافکند همان ماهی بلعیده بود بهر الصه شاد شد و دانست هنگام وقت بگذشت بدلول قال ربّ
اغفرلی و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انّک انت التوّاب عرض کرد و پروردگار امر امغفو دارد و سلطنتی
بامن عطا کن که سزاوار نباشد از برای دیگری بعد از من تا هیچیک از ملوک جور آن مقام را در نیابند و انگشتری
خویش را برداشته بهیت المقدس آمد و بخانه بزرگان درگاه و قواد سپاه خویش درمیشد و صورت حال
خویش و اشتداد ملک را باز میگفت اگرچه در نیوقت مردم از خوی بد اشتداد ملک بدگمان بودند و با خود میاندیشیدند
که دور نیست این پیکر بر تخت خود سلیمان نباشد لکن هیچکس را نیز دی اظهار اعتنائی نبود و در جواب سلیمان
می‌گفتند اینک سلیمان با این عظمت بر سریر خود نشسته حکومت میکند چگونه سخن ترا استوار داریم عاقبة الامر
بدان قرار شد که سلیمان را با خود ببارگاه سلیمانی درآورند و با اشتداد خود دادند پس روزی جمعی از بزرگان آنحضرت را
با خود برداشته بدار الاماره آوردند و دربانان را از منع وی باز داشتند او را بدرون سرای بردند
پس سلیمان انگشتری خویش را در برابر چشم اشتداد باز داشت و بانگ براو زد چون چشم دیو بر انگشتری و اسم اعظم
افتاد از جای جستن کرده بکرسی بیت المقدس بیرون شد اما هیچکس از مردم سلیمان نتوانست دست بافته او را
دستگیر کرد علی الجمله بدلول هذا عطائنا فامنن او امسک بغیر حساب دیگرباره سلطنت با سلیمان بازگشت و برار یکه ملک
استقرار یافت اما این سلطنت بزرگ در خاندان سلیمان نپایید و صدق انتخاب که خدای با آنحضرت کرد
پدید آید در نیوقت دشمنان عظیم از مملکت انگیخته شد که همه با سلیمان سر مخالفت داشتند از جمله هدد بود که از
ملوک بنی او دوم داشت و آن هنگام که داود علیه السلام بر بنی او دوم غلبه یافت و جمعی کثیر از ایشان بکشت چنانکه
مذکور شد هدد از پیش روی داود بگریخت و بارض مصر رشد و نخست بزمین فاران آمد در آنجا سازو برگ
خویش را مهیا کرده و جمعی را ملازم رکاب ساخته بخدمت فرعون شتافت و در نیوقت ملک مصر صنفرن بود و علی الجمله
صنفرن قدوم هدد را غنیمت دانست و او را در مقامی شایسته فرود آورد و زمینی معین مخصوص وی داشت
و مرسومی لایق در وجه او مقرر کرد و خواهر تحفیس زوجه خود را بزنی باوی فرستاد و هدد از خواهر زن پادشاه
فرزندی آورد و تحفیس پسر خواهر را گرفته بخانه خود برد و جیوش نام نهاد و جیوش در خانه فرعون بود تا بحد رشد
و بلوغ رسید و صاحب زن و فرزند گشت و هدد نیز در مدت سلطنت صنفرن و منصر تحفیس در مصر بود تا در نیوقت
که یکان شیشک فرعونی داشت بنزد وی در آمده رخصت انصراف حاصل کرده بارض اسرائیل آمد و بسبب
آن زحمت که داود به او رسانیده بود دل با سلیمان بد داشت و بنهانی اسباب مخاصمت او مهیا میکرد و دشمن
دیگر سلیمان هدد بن بسد الیدع بود که در زمره سرهنگان و غلامان هدد بن بدار ملک نشین انتظام داشت او نیز وقتی

شخص ناشناخته
بمشروع رعایای صنفرن
رفته با ایشان مختلط
شد و بمقام سلطنت
رسید

بادشاه
صنفرن
با لشکر
بمقام
منصر تحفیس
رسید

کرده‌ی را با خود متفق کرده با داود علیه السلام مصاف داد و چون مردمش هزیمت شده و مقتول گشتند خود بدمشق گریخت و در آنجا میزیست تا در اواخر سلطنت سلیمان اندک اندک قوی حال شده و با مخالفت آنحضرت دمشق را مستخر فرمان خویش فرمود و دیگر از اعدای آنحضرت یربعام بن ناباط بود که شرح حالش در ذیل قصه اخیا نبی علیه السلام مذکور میشود انشاء الله تعالی

ظهور احوال اخیا نبی و کریختن یربعام نزد سلیمان چهار هزار و چهار صد و چهل سال بعد از هبوط آدم بود

قصه اخیا علیه السلام

اخیا علیه السلام از جمله پیغمبران بنی اسرائیل و بزبان عبری یکای نامیده میشده بود و این لغت بمعنی اخوت باشد و مسقط الراس آنحضرت در ارض شیلو بود از نیزدی و ویرا اخیا شیلونی گویند مقرر است که یربعام بن ناباط افرائمی که مردی باسیده و جلادت بود و چندی مدت بفرمان سلیمان در قبیله بنی یوسف حکومت داشت و نظم و نسق آن طایفه بعهده کاردانی وی مقرر بود و در آن هنگام که سلیمان سور قلعه داود را استوار میفرمود و میان عمارت طوی را میکذاشت روزی یربعام از بیت المقدس بیرون شد و مردم وی ملازم خدمت بودند و جامه که در خور امراء و اشراف است در بر داشت ناگاه در بیرون بلده با اخیا شیلونی علیه السلام روبرو شد چون چشم اخیا بر یربعام افتاد دست او را بگرفت و از مردمش جدا ساخته بمیان زراعت گاهی برد و جامه یربعام را بیرون کرده دوازده پاره ساخت و ده قطعه را با او سپرد و فرمود خدای بعد از سلیمان ترا برده سبط سلطنت و به دو یک سبط برای فرزند سلیمان علیه السلام مذ ایمنی در خاطر یربعام رسوخ داشت تا او آخر سلطنت سلیمان که کار ملک را اختلالی بدید آمد آغاز مخالفت و نافرمانی کرد سلیمان علیه السلام بدان شد که او را عرضه هلاک و دمار سازد و فرمان قتل او را صادر کند چون یربعام را حال درنگ نبود و دست مقاومت با آنحضرت نداشت ناچار فرار کرده بارض مصر شتافت و در خدمت سیکان شیشک که در نیوقت فرعون مصر بود اقامت جست

پیدایش یربعام بیاری تحفه سفرهم و ورود او بدربار فرعون مصر و ولادت ابیا پسر او

۴۰۴۲

وبعد از وفات سلیمان بارض اسرائیل آمد چنانکه در جای خود مرقوم شود و بهم سایر احوال اخیا نگاشته شد

وفات سلیمان چهار هزار و چهار صد و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

۴۰۴۲ وفات سلیمان

سلیمان علیه السلام را در حیات خویش سه کتاب مرقوم افتاد که یکی از آنجمله مشتمل بر سی و یک فصل و سه هزار کلمه حکمت است که خاصیت درخت و گیاه و بود و زیان حیوانات بحری را باز نموده و نفع و ضرر وحوش و طیور را مبین فرموده و بدین آثار بود که دانایان مشرق که از اکابر حکماست باتفاق نامبان و تلمذ و در دوغ که در میان نبی محول بحکمت مشتهر بود و مذکور حضرت او بعجز و قصور معترف داشتند علی الجمله این کتاب را امثال سلیمان نامند و کتاب دیگر باطله الا باطیل است مشتمل بر دوازده فصل و این کتاب را سلیمان آن هنگام مرقوم فرمود که اشعه ای دیو زوال ملک از دست آنحضرت بگرفت و او را معطل روزگار سلطنت معزول ساخت و این کتاب همه در بیوفائی دنیا و ابطال جهان فانی است و از نیزدی باطله الا باطیل خوانند و کتاب دیگر نشیدالانشاد نام دارد و مشتمل بر هشت فصل است و همه در تسبیح و تقدیس کردگار جلیل نگارش یافته مع القصه حکمت سلیمان از آن بیشتر است که بر من تحریر آید است که ذکر بعضی از هر فنرا بدینسان تعیین داد و فرمود که کبوتر فاخته میکوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و خلاف میکوید که یکی از شما پیش فرستید تا برای شما در نزد خدا ذخیره باشد و قطاکویه

وقایع بعد از هبوط آدم علیه السلام تا هجرت

کرده هرکه خاموشی اختیار کند بسلامت ماند لیکن چون من خواهم از دنیا بروم اندارم و فاخته گوید کاش
این خلق نشده بودند و طاووس گوید هرچه کنی سزای آن بینی و هدهد گوید کسی که دم نکند مرحوم نشود و صرد گوید
استغفار کنید ای کم کاران و طوطی گوید هر زنده بمیرد و هر نوی کهنه شود و سبز قبا گوید وای بر کسی که همت او
صرف دنیا باشد و کبوتر صحرائی گوید سبحان ربی الاعلی ملأ سمواته و ارضه و باز گوید سبحان ربی العظیم
و بحمده و قمری گوید سبحان ربی الاعلی و زرغ گوید سبحان ربی القدوس و هزاردستان گوید سبحان الخالق البارئ
خروس گوید اذکروا یا غافلون و دراج گوید الرحمن علی العرش استوی و کورکوره گوید کل شئ هالک الا وجهه
سار میگوید خدایا قوت از تو روز بروز میخواهم و کلاغ برهتاران نفرین کند و چکاوک گوید لعنت خدای
بر دشمنان محمد و آل او گویند سلیمان از مادر ختنه کرده متولد شده و در زمان حیات با آن عظمت و سلطنت کار
معیشت خویش را بزنبیل بافتن فراهم کردی و قوت خود را بدان پیدا نمودی روزی در محراب عبادتخانه خویش
کیاهی رسته یافت که از آن خرنوب نام او بود دانست که آن پیک مرگست و علامت خرابی ملک پس فرزند ارشد خود
رحبعام را پیش خواند و وصیت خویش را با او بگذاشت و بر خلاف صلاح دین و دولتش ترغیب فرمود آنگاه از
دارالاماره برآمده و در کنار تخت سلیمانی بایستاد و تکیه بر عصای خویش کرده در حال جان بداد و همچنان ایستاده بماند
از آنروی که تا کس را دستوری ندادی نزدیک او نشدی میچکس را مجال نبود که بجانب او کام بندد تا بحبال
این چنین مرده برپای بود و از هیبت و عظمت آنحضرت آدمیزاد و دیو از انیروی فحص حال او نبود و چنان می پنداشتند
که این نیز از معجزات آنحضرت است و هرکس با خدمت خویش مشغول بود تا بدلول فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ
عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ خدای خواست تا معنی کشف شود و حال او بر دیوان و آدمیان معلوم گردد دابه
چوب خواره از زمین انبخته شد تا عصای آنحضرت را خوردن گرفت چندانکه آنچوب از جای برفت و جنبش
از پای در افتاد و دیوان از حال سلیمان آگهی یافتند و هریک در شتاب حیال و قلب حیل از پی کار خویش شتافتند
و حکمتهای فوت آنحضرت این بود که مردم از زمان چنان میدانستند که دیوان از علوم غیب آگهی دارند و چون
دیدند که ایشان بر فوت سلیمان علیه السلام وقوف نیافتند و تا یکسال بخدمات شاقه اشتغال مینمودند معلوم شد
که اشارا از مخبئات امور اصلا خبری نباشد چنانکه خدای فرماید فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ
مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ پس آل اسرائیل تربیت آنحضرت را بپای بردند و جسد مبارکش را در قریه داود
آورده در جوار پدر دفن ساختند مقرر است که بعد از فوت سلیمان علیه السلام دیوان کتابی در فنون سحر
ترتیب کرده و در زیر تخت سلیمان مخفی داشتند و آنوقت که مناسب دانسته برآوردند و نسبت آن فعل
زشت را با سلیمان علیه السلام دادند که پیشه آنحضرت سحر بوده و بدین سبب از مردم مرتد شدند و بر
این راز را باز دانستند چنانکه حق جل و علا فرماید وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ
الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ مدت سلطنت آنحضرت چهل سال بود و آسیای آب از مخترعات اوست

علیه الصلوٰة و السلام

پادشاهی رحبعام بن سلیمان در آل یهود و آمد و پنج هزار و پنجاه و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

بعد از وفات سلیمان علیه السلام آل اسرائیل در نابلس فراهم گشتند و رحبعام پسر سلیمان برای جلوس تخت سلطنت نابلس آمد در ینوقت دوستان یربعام بن ناباط که شرح فرار او بمصر مرقوم شد کس نزد او فرستادند که سلیمان رخت از جهان بدر برد و مملکت بی ملک بماند اینک با جمعیت خاطر باز آی که کار بکام است یربعام پس از تأمل ایتجر بدینگ از مصر کوچ داده در نابلس حاضر شد مردم بگرد او درآمدند و در کار سلطنت با وی همداستان شدند پس یربعام بنی اسرائیل را برداشته نزد رحبعام آمد و متفق الکلمه عرض کردند که پدر تو ما را بانجا رصب بگاشت و در محنتها فراوان رسانید اکنون باید تو با ما بر فق و مدارا باشی و آن سختی و شدتی که سلیمان با قوم روا داشت بسهل و رخا تبدیل فرمائی رحبعام در جواب ایشان فرمود که اکنون بمساکن خویش شوید و پس از سه روز باز آیید تا پاسخ این سخن بشنوید باشما گویم پس بنی اسرائیل بجای خود باز شدند و رحبعام با مشایخ حضرت مشورت کرد که در جواب این جماعت چه سخن گوید پیران مجرب عرض کردند که اگر ملطف و مدارا با ایشان سخن نگوئی لابد از در اطاعت و انقیاد پیرون شوند و کار سلطنت با تو استوار گردد و اگر نه در بیم خواهند افتاد و از چنبر طاعت تو بدر خواهند شد رحبعام مشایخ را رخصت داده از پس این جماعت همسالان و جوانانی که با ایشان از خردی برآمده بود طلب فرمود و در کار بنی اسرائیل شور کرد آنگروه عرض کردند که اگر در جواب ایشان سخن بمداهنه و مهادنه گوئی تر اضعیف شمرند و بیرگز در چشم آل اسرائیل بزرگ نخواهی نمود صواب آنست که جواب این جماعت را چنین انشا فرمائی که انگشت خنصر من از ابهام سلیمان بزرگتر است اگر او شما را با چوب همی راند من با تازیانه خواهم زد و اگر او با تازیانه زدی من با کژدم همی خواهم کوفت سخن جوانان خردسال پسند خاطر رحبعام افتاد و رای ایشان را صواب مقرون دانست لاجرم چون روز نهم یربعام با قبایل بنی اسرائیل حاضر شدند سخن بسنجی را اندر آنچه از همسالان خویش فرا داشت باز نمود مردم از سخنان او کوفته خاطر شدند و از نزد او بیرون شتافتند و گفتند هرگز با خاندان داود در خدمت نخیزیم و رحبعام را بسلطنت برنداریم و پراکنده گشته هر کس بمقام خویش شتافت بجز آل یهودا و بنیامین همگی با رحبعام باقی نماندند و آن دو سبط دیگر با یربعام بسلطنت سلام دادند چنانکه مذکور شد و علی الجمله رحبعام برای فراهم کردن خراج مملکت ادورام غلام خود را بسوی بنی اسرائیل فرستاد مردمان قبایل جمع شدند و ادورام را سنگسار کرده بعرصه هلاک بسپردند رحبعام بدانست که دیگر کار با ایشان بمدارا نشود از نابلس کوچ داده به بیت المقدس فرود شد و از آل یهودا و بنی بنیامین یکصد و هشتاد هزار مرد شمشیرزن فراهم کرد تا با یربعام و اسباط عشره مصاف دهد و ایشان را مطیع و منقاد فرماید شمیعا علیه السلام ویرا از جنگ باز داشت چنانکه تفصیل این اجمال مقرب در ذیل قصه آنحضرت باز نموده شود و شرح مآل حال رحبعام در قصه غلبه شیشاق

به بیت المقدس مرقوم خواهد افتاد انشاء الله

ظهور شمیعا چهار هزار و چهار صد و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم بود

شمیعا

شمیعا علیه السلام از جمله انبیای بنی اسرائیل است و نسب او با یهودای پسر یعقوب منتهی شود و این نام و امثال آنرا که در آخرهای تحتانی و الف و راء و مثلثه عبری باشد نویسند لکن آن ها ملفوظ نباشد و لفظ شمیعا بلغت عبرانی بشنو اینخدا باشد علی الجمله در آن هنگام که رحبعام بن سلیمان با لشکر برآورد که با یربعام بن ناباط و آن سبط که پیرو

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

او بود نه مصاف و به شیعا علیه السلام مقام وحی و الهام و یافت و خطاب با او شد که رجعام و آل یهودا را بگوی که با برادران خود رزم مکنید و بخانهای خود باز شوید و خونریزی روا مدارید شیعا حکم خدای را با خلق بگذاشت و مردم را از آن اندیشه باز داشت لاجرم سلطنت آل یهودا و بنی بنیامین با رجعام مقرر شد و پادشاهی آن ده سبط دیگر با یوربعام مخصوص گشت لکن معاودات و مبارات در میان یربعام و رجعام باقی بود و در ایام حکمرانی پیوسته بمقاتله و مجادله مشغول بودند و یربعام هرگز از معاصی و نافرمانی کناره نمیجست چنانکه هریک از این اخبار جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ظهور احمد علیه السلام چهار هزار و چهار صد و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم بود ۴۴۴۲ احمد

عیدوا از اکابر انبیای بنی اسرائیل و لفظ احمد و لغت عبری بمعنی زینت بود و هم بمعنی شهادت باشد مقرر است که چون طغیان و عصیان یربعام بن ناباط بکمال پیوست احمد علیه السلام از جانب خدای مامور گشت که او را تنبیه فرماید پس از بیت المقدس برآمده در جبل افرائیم بنزدیک او فرود شد و یربعام در مسجد مذبحی که خود بنیان کرده بود چنانکه عنقریب مذکور شود در کار صلوة و بخور بود چون احمد از راه برسید در پیش روی مذبح بایستاد و بانگ برآورد و گفت بعد گفته ای مذبح مذبح خدای میفرماید که از خاندان داود ولدی موجود خواهد شد که یوشیا نام خواهد داشت و آنجماعت که در تو بناحق صلوات گذارند و سجده کوسالگان کنند خواهد کشت و خواهد سوخت و استخوان کافران که گذشته باشند از خاک برآورده در آتش خواهد افکند و دلیل صدق این سخن آن باشد که هم اکنون این مذبح خواهد شکافت و خاکسترش پراکنده خواهد گشت یربعام از سخنان احمد در خشم شد و دست فراداشته حکم داد که او را گرفته از پیش روی مذبح باز گشند دست او بر جای خشک ماند و در حال مذبح شکافته گشت و خاکسترش پراکنده شد از این حادثه عظیم هیبتی در دل یربعام پدید آمد پس از زیارت و زاری بیرون شد و عرض کرد که ای پیغمبر خدای اینک پناه با تو میجویم که از خدای خویش طلب کنی تا دست من بحال خود باز شود و در این سخن الحاح از حد ببرد پس آنحضرت از درماندگی از استیناد شفای او را از خدای بخواست و یربعام بحال نخست باز آمد و با احمد گفت اگر بسرای من درآئی و با من ناهار شکنی عظیم منت خواهم داشت و پیشکشی در خور حضرت پیش خواهم کشید احمد علیه السلام فرمود اگر نصف مال خویش را با من عطا کنی بسرای تو درنشوم و با تو دست بطعام نبرم و از آن راه که بدینجانب آمده ام هم باز نگردم بلکه از طریق دیگر منصرف خواهم شد زیرا که از خدای بدین جمله مامورم این بگفت و راه خویش پیش گرفت یکی از مشایخ بنی اسرائیل که بدروغ دعوی نبوت داشت چون خبر احمد و معجزات او را بپسر خویش که در آن انجمن حضور داشتی اضعاف فرمود گفت تا حمارش را بکجاوه کردند برنشست و از قفای احمد بشتافت و آنحضرت را در سایه درختی تپه از حمار خویش فرود شده سلام داد و عرض کرد که ای پیغمبر خدای من نیز برگزیده خداوندم و مانند تو تشریف نبوت دارم روا باشد که بخانه من درآئی تا روزی هم بطعام آریم و خورشی با هم خوریم و ابرام فراوان کرد تا آنحضرت رخانه آورد پس با هم نشستند و در کار اکل و شرب پیوستند ناگاه از آسمان ندا در رسید که ای احمد تا نیز در دعوی خود کاذب بودی تو قریب خورده بخانه او دشمنی و بر خلاف حکم خدای با وی آب و طعام خوردی اینک

اینک بعلامات این محل روی خایه خویش نخواهی دید و با پدران خود مدفون نخواهی گشت علیه السلام
ازین خطاب مهیب از جای بجست و بر مرکب خویش بنشست چون از قریه آمد و کاذب مقداری مسافت برفت
بادی دوچار شد و آنحضرت را متقول ساخت و جهدش را بیفکند و چنان آن شیر در کنار جسد و مرکب را نگاشت
لکن بخوردن جسد مبارکش جسارت ننمود و مرکب او را نیز زحمت نیرساند عابرین سبیل چون بدانجا گذشتند
و آنحال مشاهده کردند بقریه پیغمبر کاذب درشده او را آگهی دادند وی بی توانی برخاست و پسران خود را
برداشته بدان مقام رسید و جسد آنحضرت را بر مرکبش بار کرده بقریه خویش آورد و در تعزیت و سوگواری
او زاری نموده تن مبارکش را بخاک مدفون ساخت و با پسران خود وصیت کرد که چون من از جهان بگذرم
هم جسد مرا در همین حفره مدفون سازید و جثه مرا با جثه آنحضرت ملصق فرمایید زیرا که او پیغمبر خدای بود و غیر
آن خبر که در حق یوشیا فرموده بظهور خواهد پیوست و ببرکت وی استخوان من از سوختن رها خواهد شد و پسران
وی چنان کردند و در زمان یوشیا استخوان او محفوظ ماند چنانکه در جای خود مذکور شود انشاء الله

ابتدای سلطنت یربعام بن ناباط در میان بنی اسرائیل بسال هشتصد و چهار از هبوط آدم بود

یربعام بن ناباط افرائی که نسب با افرایم بن یوسف داشت از سلیمان گریخته بارض مصر سکون میفرمود چنانکه در قصه آنحضرت
باز نمودیم در اینوقت که خبر فوت سلیمان را اصغا فرمود نزد یکان شیشک فرعون مصر رفته رخصت انصراف
حاصل کرد و بزمین نابلس شتافته در میان بنی اسرائیل آمد و با رحبعام پسر سلیمان مخالفت آغاز کرده ده سبط
از بنی اسرائیل را با خود متفق ساخت و بر ایشان مرتبه حکومت و سلطنت یافت چون کار پادشاهی بر وی مقرر
شد با خود اندیشید که بنی اسرائیل برای گذاشتن حج از رفتن بیت المقدس ناگزیر باشند و هر سال بدانجا شده کار
حج و قربانی گذارند ناچار با رحبعام بن سلیمان مهربان خواهند شد و عاقبة الامر یکدل شده مرا بقتل خواهند
آورد پس حیلتی اندیشید که بنی اسرائیل را از سفر بیت المقدس باز داشته فرمود دو گوساله از ذهب خالص بساخته
یکی را در بیت ایل و آن دیگر را در دان منصوب داشت و خدام این دو خانه را از مشایخ بنی اسرائیل معین
کرد لکن هیچکدام از بنی لیوی نبودند آنگاه با مردم گفت ضرورت نباشد هر سال به بیت المقدس شدن
و این راه دور پیمودن بجای این مسجد و مذبح که من برآورده ام برای حج گذاردن و قربانی کردن باشد و در ماه
هشتم سال که عیدان ایرخوانند در زیج ایار نگارند مذبح روز معین کرد که باید آل یهود در بیت عجلین حج گذارند و در
گوسالها قربانی کنند و این سبب گوساله پرستی آل اسرائیل گشت و یربعام بر عصیان باقی بود و وصیت علیه السلام
چنانکه در ذیل قصه آنحضرت مرقوم شد اصغا نفرمود ناگاه پسری از وی که ابیم نام داشت مریض گشت و بهیچوجه بهبود نیافت
یربعام با مادر فرزند گفت که برخیز و جامه مساکین و فقرا در بر کن تا کس ندانند که تو زوجه منی و از اینجا بیرون شده و با این
شیوه صبور کن و در حضرت انبای بنی علیه السلام فرود شو و مقداری از نان خشک و عسل و خواکه هدیه پیش او گذران
و از مآل حال این طفل مریض آگهی حاصل ساز باشد که بدعای او بهبودی پذیرد چه آنحضرت مرا وعده سلطنت آل اسرائیل
داده و نوید دولت فرموده پس زوجه یربعام بفرموده او عمل نمود آمد را انبای نبی در اینوقت از غایت پیری خت
نور باصره ادراک داشت اما چون زن یربعام به بیگانه خانه وی درآمد و آوازپای او را اصغا فرمود با تنگ برنده کاسه

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

زوجه یوربعام از چه روی خویش را از شناخت من مخفی میداری پیش غرام تا آنچه خدای فرموده ترا بیاگاهانم
هم اکنون باز شود و بیوربعام بگوی که خدای میفرماید که ترا از بنی اسرائیل برگزیدم و سلطنت دادم اما تو چون پادشاهی
یافتی عصیان ورزیدی و خلق را بگوساله پرستی بداشتی بمکافات این اعمال عنقریب دولت باتو پشت کند و از
خاندان تو هر که در صحرا بمیرد طعمه طیور کردد و هر که در بلده بگذرد تلقمه سکان شود و ازال اسرائیل دیگری بدرجه
سلطنت ارتقا یابد و آل یوربعام را نابود سازد برخیز ای مادر افیم و بخانه خویش شو که قبل از انکه بقریه خویش فرود
شوی فرزند تو از دنیا گذشته خواهد بود پس مادر افیم از خدمت اخیا رخصت انصراف جسته نزد یوربعام آمد و در عین
ورود فرزند را مرده یافت پس براو نوحه کردند و با خاکش سپردند علی الجمله درمیان رحبعام و یوربعام سازگاری بپوسته
طرا زبود و کاریجا دله و معاقده میکذشت تا آیامش سپری شد مدت ملک یوربعام در بنی اسرائیل بیست و دو سال بود

وبعد از وی سلطنت بافرزندش ناداب متقلل کشت چنانکه در جای خود مذکور شود

جلوس باشر بن عمرو بن شراحیل در مملکت یمن چهار هزار و چهار صد و چهل و سه سال بعد از هبوط آدم بود

پس از وفات سلیمان علیه السلام بلقیس بکمال زندگانی داشت و همچنان در مملکت یمن فرمان میکذاشت و خراج مملکت بدرکاه
رحبعام پسر سلیمان علیه السلام میفرستاد پس از انمدت چون روزکار بلقیس نیز سپری شد و رخت بسرای دیکر برد باشر بن
عمرو بن شراحیل که عم زاده بلقیس بود بکلادت طبع و صفاوت عقل و سخاوت طبیعی اشتهار داشت بر سریر سلطنت
برنشست و قواد سپاه و بزرکان درکاه را بتشریف ملکی و انعام خسروی بنواخت و چندان با سپاهی در رعیت بذل
مال و ایثار منال فرمود که بنیم ملقب کشت و چون رحبعام را آن نیرو نبود که با یمن غلبه تواند کرد سر از چنبر طاعت

او بدر برد و دیکر بخراج مملکت نفرستاد و خود باستقلال و استبداد بنشست و بکمال سلطنت کرد

جلوس انکانیس در ایتالیا چهار هزار و چهار صد و چهل و شش سال بعد از هبوط آدم بود

بعد از وفات انیس زوجه او که لوینیا نام داشت و شرح حالش مرقوم شد حامله بود و چون بی شوهر ماند خویشان
از ان حسن و حسد که در باطن داشتند ظاهر نمودند و با او از در مکاوحت و معاداة بیرون شدند و هر روز او را در آتش
جدا کانه رسانیدند لابد لوینیا از بلده لوینیم کوچ داده بکوشه بیشه در رفت و در آنجا رحل اقامت انداخت تا زمان حمل
بسر رسید و پسری از وی متولد کشت نام پدر بعد زندکذاشت و هم او را انیس خواند و ملقب بسلویس کردانید
لکن خویشان لوینیا هم دست از او باز نداشتند و کفتند وی بکوشه کریخته و از مردم کناره جسته بدان اندیشه است که بجرم
بیکانکی شود و در کار زنا قیام نماید چون در انوقت انکانیس پسر بزرکتر انیس که مادرش از اهل طرای بود بجای پدر بحکومت
برداشت و خبر ولادت سلویس و تمنی روزکار لوینیا بمسمع پدر خود را اصغا فرمود کس بفرستاد و سلویس را با مادرش کانه
خویش آورد و هیچکونه از خباثت و مجرمانی در حق زوجه پدر و فرزند او دریغ نداشت و بلده لقین که از نخست متعلق
بپیشینیان پدر لوینیا بود با اراضی تابعه آن به برادر کوچکتر خود سلویس مفوض داشت و او را در خدمت خود بسکون
فرمود و آنکاه نزد انکانیس نام نهاد که بلغت مردم ایتالیا یعنی زمین دراز باشد آنکاه از انجا لانکا کوچ داده بزمین دیکر
رفت و در آنجا ساحتی نهایت متین کرده برای نشیمن خود بنیان شهری نهاد و نام آن بلده را نیز لوینیم کذاشت و در آنجا
بکار حکومت و نظم و نسق مملکت قیام فرمود و مردم لاتین را یعنی آنسان که سخن ایشان بزبان لاتین بود پیوسته

مطیع فرمان داشت و آسوده خاطر روزگار میگذاشت و چون مدت سی و هشت سال از حکومت او منقضی شد
زمانش فرا رسید و از جهان رخت بربست و سلطنت او با برادر کهترش مقرر گشت مع القصه از اولاد و انسبا تا پانزده
پشت در اینجا لیاحکمرانی کردند که ذکر هریک جای خود مرقوم خواهد افتاد

جلوس جوانک در مملکت چین چهار هزار و چهار صد و چهل و شش سال بعد از هبوط آدم علیه السلام

بعد از وفات خیونشین سلطنت از خانواده شینگ تانگ انتقال یافت زیرا که خیونشین را فرزندی در خور جهانبانی
نبود پس جوانک که سزاوار اریکه خاقانی بود بخت یاور آمد و سی و شش تن از فرزندان او بدرجه سلطنت رسیدند
چنانکه ذکر حال هریک در جای خود مرقوم خواهد افتاد مع القصه جوانک پسر خیرون وان است و خیرون وان مرد
حکیم و دانشور بود چنانکه در تمامت مملکت چین بحصافت عقل و رزانت رای اشتهار داشت و آن فال که بجده
مردم چین قبل از هبوط آدم علیه السلام بود فوکی نام آورده بود چنانکه در مقدمه این کتاب مبارک مسطور گشت
و فهم آن صورت فال بغایت صعب مینمود خیرون وان مسائل غامضه آن را روشن ساخت و مشکلات آن صحیفه را
آسان فرمود و بنای آن صورت را که بر هشت بود بر هشت نهاد تا شصت و چهار صورت از آن حاصل
گشت و با فهم مردم موافق شد چنانکه هرکس از آن تفال کردی و رفع حاجت نمودی علی الجمله خیرون وان ببرکت
دانش و حکمت چندان در نظرها بزرگ شد که اگر فی المثل خواستی بر تخت خیونشین از درجه سلطنت ساقط فرمودی
و خود متصدی امور جهانبانی گشتی لکن چون بخت را با دولت برابر نمیداشت و تحصیل نائلت را در جامه حیلت
محال می پنداشت همواره در زاویه خمول نشست و دل باحکام دینوی در نسبت وجود آنک فرزندی
نیز در خدمت پدر بکسب حقایق و وصول بادقایق مشغول بود تا از جمله حکمای دانشور گشت و بعد از پدر چون دولت
دودمان شینگ تانگ بنهایت شد بجانبی و منازعی بر سریر خاقانی نشست و بر تخت جهانبانی یافت و ابواب
عدل و نصفت بر چهره جهانیان بازه داشت و مردم بفرط جود و احسان و بسط امن و امان امیدوار فرمود
و قواعد نیکو در کار دین و دولت آورد از جمله تعیین فرسنگ در منازل از مخترعات خاطر وی است
چون کار پادشاهی باوی محکم گشت در دفع دانک که شرح حالش هم ازین پیش گفته آمد کجیت شد و دانک
از آن روزگه کار سلاطین چین از ترکتاز مغول سخت نابسامان بود دلوای مخالفت برافراشت و در شهر جوکوه
که بر یکجانب اراضی خانبالیق است سکون فرمود و مدت سی سال بعدالت کار بکرد و مردم در سایه حفظ و حراست
بداشت آنگاه بنای ظلم و تعدی نهاد و سی سال نیز بدینگونه روزگذاشت و او را خاقانی در سرای بود
مستی به داکی وجود آنک را باوی مجتبی فرمان بود که بیشتر در امور مملکت از رای او بتکاور زکردی و در زشت
و زیبای امور مشورت او را صواب شمردی این نیز مورث فتور امور جمهور بود مقرر است که چون دانک
خاطر با لهو و لعب موافق کرد و بساط ساز و طرب گسترد بفرمود تا سرای از بهر وی بساختند که هیچ روزن
در خانه در شرفات و غرفات در رواقات آن پدید نبود و عرصه رجبه را نیز مسقف کردند تا مانند آنخانه مانند
شب دیجور تیره و تاریک شد و نام آنخانه را جنگ نیکوتن نهاد که طبعت ایشان بمعنی شب دراز است پس هرگاه
که آغاز طرب فرمودی و ساز باده گساریدن کردی بدان سرای در شدی با شمعهای افروخته و قطعه های افراخته

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

تمامت اشکانه را چون ساحت گلشن و روز روشن آوردی و یکصد شبانروز علی التوالی بشرم مدام روزگار
بزدی و چون از آنسرای بدرشدی این جمله را یکشب شمردی و یکی از چاکران او که اول نام داشت برای ترتیب
و تحصیل خمر و دیگر مسکرات در ممالک محروسه گرد برمی آمد و حلقهای گران از شراب مروق مهیا کرده بدرگاه
پادشاه میفرستاد و اگر وقتی دانک بسرار خمر و خمار برمیداشت خاطر برآزار و اضرار خلق نگاشت و مردم را
رنجه و شکنجه میفرمود و هیچ از زبان خاص و عام و قتلهای ناهنگام مضایقت نمیکرد تا آنگاه که وقت مکافات
نزدیک شد و جودانک بر مملکت چین و ماچین و تبت و ختا و ختن استیلا یافت و برای دفع دانک بحیت شد
و لشکری چون ریگ بیابان و ستاره آسمان فراهم کرد و از دارالملک پیکن کوچ داده با راضی خانبالیق آمد چون خبر
ورود جودانک و لشکرکشی او در جوکو گوشزد دانک گشت چندانکه برای مدافعه و مقاتله در تجهیز و ترتیب لشکر کوشید
مفید نیفتاد چه مردم از وی خاطر رنجیده و دل کرنخیته داشتند و سپاهیان از آلات و ادوات حرب و ساز و برگ
رزم عریان بودند دانک بدانست که دیگر مخلصی پدید نشود و عنقریب بدست دشمن مضبوط گردد بفرمود تا آتشی عظیم
برافروختند و دستاری بر سر فروکشیده خویش را در میان آتش افکنده دیو وتا پاک بسوخت آنگاه جودانک بی آب
کردی و کلفت بزدی به بلده جوکوه درآمد و مردم لشکرانه آنگه از تعدی دانک رستند بی اکراه بحضرت او پیوستند
و آن مملکت نیز ضمیمه ممالک خود دانک گشت و در سایه امن و امان درآمد مع القصه چون جودانک هفت سال در مملکت چین حکمرانی
فرمود روزگارش بنهایت شد و فرزند اکبر خود جنگ دانک را بجای خود ولیعهد ساخته و جای بنزدات

۴۴۶۷ غلبه سیکان شیک ملک مصر بر بیت المقدس چهار هزار و چهار صد و چهل و هفت سال بعد از هبوط آدم بود

غلبه فرعونان مصر بر بیت المقدس

سیکان شیک ملک مصر که بشرح جلوس او بر سریر پادشاهی از این پیش مرقوم افتاد بعد از وفات سلیمان علیه السلام
چون آل یهود او بنی بنیامین نیز از در طغیان و عصیان درآمدند و مرتکب منکرات و منهیات گشتند و از حراست
دین و دولت باز ماندند مستوجب مکافات آمدند پس چنان شد که سیکان شیک لشکری افزون از حوصله
حساب فراهم کرده بارض اسرائیل تاختن کرد و در کنار بیت المقدس مکمن حسب رجعام بن سلیمان علیه السلام
که در این وقت سلطنت آل یهود داشت در اقتدار بازوی خود ندید که با سیکان شیک از در کارزار ریخته برزد لاجرم رأی
کردن و فروتن سر طاعت و ضراعت پیش داشت و با مشایخ یهود با استعجال تمام او را استقبال کرد و فرعون
مصر بی مانعی و منازعی به بیت المقدس درآمد و هر مال که در خزاین مسجد اقصی سلیمان علیه السلام بود یعت نهاده
بود نهب و غارت برگرفت از جمله دویست چتر زر بود که هر یک ششصد مثقال قدس ذهب خالص وزن داشت
و سیصد سپر بود که هر یک سه من قدس که هر یک من پنجاه مثقال قدس زر باشد و دیگر تخت سلیمان علیه السلام بود
که صفت و صورت ترتیب آن در قصه سلیمان علیه السلام مرقوم افتاد و علی الجمله سیکان شیک خزاین مسجد اقصی را
از گنج زر تهی کرده باز گشت لکن هیچکس از آل یهود را زحمت نرسانید و تنی را مقتول نساخت و چون بساحت خویش
پیوست بر آن شد که بر سریر سلیمانی جا بر رود و آن را تخت سلطنت گرداند و آن تخت چنان بود که چون سلیمان بدان
برمیشد در پایه اول آن شیرهای زرین که از جانبین تخت بودند سرهای خویش را فراهم کرده فرودمیشد
تا سلیمان پای بر سر شیران گذاشته صعود میفرمود بدین گونه در شش درجه تخت بر دوازده شیر زرین میگذشت آنگاه بر

نوشته زرین بود که با ل پیش میداشت و سلیمان پای بران میگذاشت و بر زبر تخت شده قرار میگرفت چون
سیکان شیک را از نقبه آن تخت اگهی نبود و قانون برشدن برانزانیدانست آنگاه که پای بران نهاده برفت
از زبر تخت در افتاد و پایش خورد شکست و مادام که زنده بود لنگ بماند مع القصه چون سیکان شیک خزانین
بیت المقدس را برگرفت و برفت رحبعام در ازای آن سپرها و چترهای زبب بدان وزن و شماره سپر
و چتر از نحاس بساخت و در خزاین این مسجد مخزون نمود لکن در زمان سلطنت خویش از مناهی و ملاهی احتراز
نداشت و پیوسته با یوربعام بن ناباط در مخاصمت و داوری بود تا آنگاه که در گذشت و سلطنت آل یهودا را
با فرزندش ابیام گذاشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مقرر است که رحبعام بن سلیمان علیه السلام چهل سال
که بر تخت ملکی جلوس فرمود و هفده سال سلطنت کرد و از جمله ایام پادشاهی یکسال در یمن استیلا داشت
و ناشه بن عمرو بن شراحیل سلطنت یمن را از و باز گرفت چنانکه مرقوم افتاد و سلیمان این فرزند را دوازده
سالگی از نعمای عمایه بهره مند گردانید تا آنگاه که رحبعام وفات کرد و در قریه داود ش با خاک سپردند

۳۴۵۳ جلوس جنک وانک در مملکت چین چهار هزار و چهار صد و پنجاه و سه سال بعد از هبوط آدم بود

ملوک چین جنک وانک پسر جو وانک است و او اول ملکست از خاندان جو وانک که بر اریکه خسروی بر آمد و مملکت
چین و ماچین و ختا و ختن را فرو گرفت و برخرد و بزرگ نافذ فرمان گشت ملکی با صفات عقل و رزانت رای
بود و از دانش و حکم پدر بهره وافی داشت و در زمان او سپاهی و رعیت آسوده حال بزیستند و با آسایش
و آرامش روزگار بردند چون مدت چهل و هفت سال از سلطنت او بگذشت در روز مرگش فرا رسید
فرزند اکبر وارشد خود کنک وانک را طلب کرده در نزد خویش بنشاند و او را بعدل و نصفت وصیت
کرد و از امور ملک داری و جهانبانی آگاهیش ساخت و ودیعه سلطنت را بوی گذاشته دم در کشید و بسرای انجمانی خرامید

۳۴۵۰ جلوس آبیام در آل یهودا چهار هزار و چهار صد و شصت سال بعد از هبوط آدم بود

ملوک آل یهودا آبیام پسر رحبعام بن سلیمانست که بعد از پدر بر آل یهودا و بنی بنیامین سلطنت یافت و اسم مادرش معاخه دختر
ابشالوم بود که رحبعام او را از ارض رمثا آورد علی الجمله آبیام نیز مانند پدر از معصیت خدای پرهیز ننمود
و در افعال و اعمال اقتفا باو داود سلیمان علیه السلام منجبت چون بر سریر ملک برآمد کار مملکت بادی راست
شد بعزم جنک یوربعام بن ناباط کمر بست و چهار صد هزار مرد جوان شمشیر زن از آل یهودا برگزید و هر یک در روز
جنک بازوی زور آور و دل قوی داشتند و بر ایشان سرهنگان و سپهسالاران برگماشت و از بیت المقدس
کوچ داده بجبل افرایم آمد و از انسوی یوربعام چون اینخبر بشنید مردان جنک را از اسباط عشره طلب
فرمود و هشتصد هزار مرد تیغ زن فراهم آورد و در دامان جبل تلاقی فریقین شد آبیام مرکب خویش را برانند
و در پیش روی سپاه دشمن بایستاد و گفتای یوربعام و ای آل اسرائیل خداوند این پادشاهی را با داود
عطا فرمود و از پس او میراث فرزندان او باشد همانا یوربعام که بنده سلیمان بود با مولای خود عصیان ورزید
و با فرزندش رحبعام مخالفت آغاز کرد و شما بر خلاف حق بگرد او در آمدید و آغاز بت پرستی نهادید و با گوساله
سجده کردید مرکز با این اعمال رستگاری نخواهید یافت و خلاصی نخواهید جست ابیام درین سخن بود و لشکر

یوربعام اطراف آل یهودا را احاطه بساخت تا گاه بنی یهودا بیک نظر کردند خود را در میان سپاه دشمن یافتند غوغای عظیم از بنی یهودا برخواست خدام بیت الله بدر بوقها در انداختند و کرناهای جنگ بنواختند و لشکر بزرگ درهم افتادند و تیغ در هم نهادند جنگی صعب در پیوست و در پایان کار سپاه یوربعام بشکست چنانکه پانصد هزار تن از ایشان پراکنده و زخمی و مقتول گشتند و یوربعام از پیش بگریخت و ابیام چون سیر شد خشمگین از دنبال او همی تاختن کرد و اموال و اثقال آنجماعت را بجنب و غارت آورد و بهر دیه و قریه که رسید مانند بیت ایل و عفرون و دیگر جای هرچه یافت برگرفت و مظفر و منصور به بیت المقدس باز آمد در این وقت آل یهودا بیک بزرگ شدند و سلطنت ابیام عظیم گشت و در مدت سلطنت زندگانی چهار و ده تن دختر از قبایل بزنی گرفت و از ایشان بیست و شش پسر و شانزده دختر بوجود آمد از جمله پسران او آسا قایم مقام پدر گشت چنانکه در جای خود گفته شود و مدت سلطنت ابیام در بنی یهودا سه سال بود

جلوس اسا در آل یهودا چهار هزار و چهار صد و شصت و سه سال بعد از هبوط آدم بود

۴۴۶۳ ملوک آل یهودا

آسا پسر ابیام بن رحبعام بن سلیمان علیه السلام بعد از وفات ابیام در بیت المقدس بر سریر ملکی برآمد و بر آل یهودا و بنی بنیامین سلطنت یافت مردی نیکوخوی و پاکیزه سیرت بود و بر آئین داود و سلیمان میرفت چون کار ملک بروی راست شد هر بدعت که ابیام در رحبعام نهاده بود و مذبر انداخت و بتخانها را خراب کرد و بتها را درهم شکست مادرش معخا چون کیش بت پرستان داشت از بلاد خویش اخراجش فرمود و اصنام او را شکسته در وادی قدرون بخاک نهفت و در مملکت خویش بناهای رصین و عمارات دلکش برآورد و مزد ظلم در زمان او یک آسوده و فارغبال زیست کردند و او را سیصد هزار مرد از آل یهودا بود که با شمشیر و نیزه مصاف می دادند و دویست هزار مرد از آل بنیامین بود که همه زره و سلاح آهنین در بر داشتند و کماندار بودند و مدت سلطنت وی در آل یهودا چهل و یکسال بود و دیگر احوال او در ذیل عزریا بن عدو علیه السلام و سیر حسانی پیغمبر مذکور خواهد شد در زمی که در میان آسا و ملک مصر و حبش واقع شد نیز در قصه زیراه فرعون مصر مرقوم می افتد

جلوس ناداب در اسباط عشره چهار هزار و چهار صد و شصت و چهار سال بعد از هبوط آدم بود

۴۴۶۴ ملوک بنی اسرائیل

چون یربعام بن ناباط رخت از جهان بربست و بسرای دیگر منتقل شد ناداب مهین فرزند او بجای پدر بر سریر مملکت برآمد و بر اسباط عشره سلطنت یافت و بر آئین یربعام همیرفت و بهیچ دقیقه از عصیان و طغیان فروگذاشت و پیوسته بعبادت اصنام و اوثان روزشمر و تا مدتش سپری شده بدست بعشا عرضه هلاک و دمار گشت چنانکه در ذیل قصه بعشا مذکور خواهد شد مدت ملکش در آل اسرائیل دو سال بود

جلوس بعشا در اسباط عشره چهار هزار و چهار صد و شصت و شش سال بعد از هبوط آدم بود

۴۴۶۶ ملوک بنی اسرائیل

بعشا بن اخیا از احفاد داود و لاوی خار بن یعقوب علیه السلام است چون دو سال از ایام سلطنت ناداب بن یربعام منقضی شد جمیعی را با خود متفق کرده رایت مخالفت برافراخت و بر ناداب بشورید چون او را با بعشا پای مقاومت نبود با رمض عبور شده محصور گشت و بعشا لشکری عظیم بگرد او درآورده کار بروی تنگ ساخت تا آنکه بغلبه دیوارش بر ناداب دست یافت و او را به تیغ بگذرانید و خود بر سریر مملکت برآمد و چون کار ملک

بادی استقرار یافت فرمان داد تا جمیع اهل بیت ناداب ویرا بعام را بقتل آورند و مدت بیست و چهار سال در آل اسرائیل باستقلال سلطنت کرد و بر آمین ناداب ویرا بعام در حضرت یزدان نافرمان بود و دودمانش فرزندگانی پوسته با آسا ملک آل یهود احترزیزی و خصومت داشت چنانکه بعضی از سیر او در ذیل قصه آسا و یهودا حنانی و حنانی علیهما السلام مذکور خواهد شد علی الجمله چون زمانش بپای رفت و وداع جهان گفت جسدش را در ارض تصامرون ساختند و سلطنت با فرزندش ابا فتل شد چنانکه در جای خود مذکور شود

۳۱۵۲ ظهور یهوا چهار هزار و چهار صد و شصت و هفت سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

یهوا علیه السلام پسر حنانی است و از جمله پیغمبران بنی اسرائیل است و لفظ یهو در لغت عبری بمعنی بوده شده و باشد آنحضرت در زمان سلطنت نعشا بشرف نبوت اختصاص یافته بنزدیک او شد و فرمود ای بعشا خدای میفرماید که ترا از آحیل برگزیدم و سلطنت قبایل عشره را با تو گذاشتم تا بشکرانه این نعمت عبادت کنی و از نهج عصیان کراهه جوئی اینک باین ناداب ویرا بعام از در عصیان بیرون شدی و طغیان و رزیدی زود باشد که هم خاندان تو چون خاندان ناداب ویرا بعام ویران کنم و هر کس از تو در آبادانی بمیرد بخورد سگان دهم و هر که در صحرا گذرد طعمه طیور سازم و مصداق قول یهو علیه السلام افعال زمری بود با اهل بعشا چنانکه در جای خود مرقوم شود

۳۲۰۹ جلوس افراسیاب در توران زمین چهار هزار و چهار صد و شصت و نه سال بعد از هبوط آدم بود

افراسیاب پسر پشنگ بن شاپاسب بن ورشیب بن ترک بن نمین بن شهران بن تور بن فریدون و پشنگ پدر او را از دشم نیز گفته اند و همچنان آن پسر وی که بشیده ملقب بود و پشنگ نام داشت علی الجمله افراسیاب لجوج و پشنگ و جلادت نیز بود در این وقت بدان شد که بر منوچهر بشورد و ملک موروث را دیگرباره بدست گذرد تا خود و تور و عشیرت خود را در این اندیشه با خویش همداستان کرد و جمعی از لشکر با زابا خود متفق ساخته رایت مخالفت منوچهر برافراخت و عمال وی را که در ممالک ترکستان آمر و ناهی بودند برخی را با تیغ بگذرانید و بعضی را بطوع فرمان خود در روزی چند بر نیامد که بر تمامت مملکت ترکستان استیلا یافت و از کنار دیوار چین تا سرحد ماوراء النهر را پادشاه شد آنگاه عزم جزم کرد که مملکت ایران را نیز افرو گیرد و خون تور را از منوچهر باز خواهد پس لشکری که از حیز حصر و درجه عد بیرون بود از قبایل ترک فراهم کرد و از راه آموی عبور فرمود بر ارض ایران در آمد و برای آنکه قوای سپاه را در حضرت منوچهر بخبر نسبت دهد و پادشاه را از لشکریان بدگمان فرماید نامه چند به اعیان درگاه منوچهر مرقوم داشت از جمله با قارن نوشت که مکتوب تو رسید و مراتب عبودیت تو معلوم گشت چون کار منوچهر فیصل پذیرد در سایه عهد ما آسوده خواهی زیست اکنون وظیفه آنست که در اختلال امور منوچهر بدان روش که نگاشته بودی اهمال روا نداری و با عهد خویش وفا کنی آنگاه با رسول فرمود که این مکاتیب را چنان بحضرت منوچهر میرسانی که بدست ملازمان درگاه افتد و پادشاه از مضمون نگارش آگاه شود و فرستاده افراسیاب آن نامها را برگرفت و بدار الملک منوچهر آمده جملگی را در انجمن خاص بگوشه در افکند و خود بطرفی بگریخت یکی از مقربان حضرت آنرا بیافت و با خدمت منوچهر برد چون پادشاه از مضمون نامهای افراسیاب آگاه شد با سران سپاه دل بدگرد و قارن را گرفته محبوس فرمود و از نیروی بزرگان ایران نیز

از پادشاه بهر اسناک کشته و این واقعه ری عظیم شد مع القصه چون منوچهر از غربت و رنجت افراسیاب آگاه گشت بزمود تا مردان جنگ از هر جانب گرد کشتند و سپاهی عظیم ساز داده بسوی افراسیاب فرستاد و بعدد و عدد لشکر بهم رسید و جنگ در پیوستند بعد از کشش و کوشش بسیار سپاه منوچهر چنان شکسته شد که دیگر باره فراهم نتوانست گشت و افراسیاب از دنبال ایشان تا طبرستان همی کرد و بهر دیه و قریه که فرود شد ویران ساخت و اموال را از ایشان جبور داشت عرصه نهب و غارت فرمود بدین قانون طی مسافت کرد تا بحوالی مملکت ری رسید منوچهر دانست که با وی نیروی برابری ندارد اگرچند قلعه طبرک که از بناهای اوست محکم بود و سکون اینجا را صواب نشمرد و بجانب رستمدار گریخت و بموضعی که آنرا کور رشیده رستاق گویند فرود شد و بنیاد توشه و ده و قریه کنش را خندق کرد چنانکه از کوه تا دریا در حیطه آن خندق بود و هنوز آثار آنچه بنیان کرده یاد میدهد مع القصه منوچهر خود و لشکریان و سران سپاه و قارن که در این وقت بکفایتهای او در حضرت معلوم بود در اینجا اقامت فرمود و زن و فرزندان خود را قلعه طبرک که در آن زمان بحصانت مشهور بود فرستاد و طبده رویان را که دارالملک رستمدار است بنیان کرد و افراسیاب نیز چون مملکت ری را خراب کرد و به آبادی را مهندم ساخت و قوات را صرف نمود از دنبال منوچهر بستمدار در آمد و او را محصور نمود و مدت دو سال این محاصره بدرازا کشید و هر روز در میانه مصافی میرفت و اینجانبین مردان جنگ مبارزت و مقاتله بیرون میشدند و چندتن عرصه هلاک و دمار میگشتند چون زمان کارزار سخت ممتد شد و منوچهر تنگ از دلتنگ فراوان خسته خاطر یافت برای هدیه درگاه افراسیاب از سیم خالص و زر ناب و جواهر ثمین و لآلی خوشاب و جامهای زرنگار و دوانی مرصع بجواهر آبدار ساز و برگ کرسنده ای خدمت ملوک بودی فراهم کرد و بدست رسولی چرب زبان سپرد و گفت این اشیا را بر سیم پیشکش درحضرت افراسیاب پیش گذران و از من بگوی که امتداد محاصره و استمرار مشاجره موجب تخریب طرفین و تضییع جانبین خواهد بود و هم بپایان کار اینکار بپای نخواهد رفت و فتح این قلعه میسر نخواهد شد لاجرم مصلحت و صواب آنست که در کار مصالحه سعی روا ندارد ی و این مقاتله و مقابله را بدادهندها و نستدیل فرماید چون فرستاده منوچهر با خدمت افراسیاب آمد و اشیاء خویش را پیش داشت و رسالت خود را بگذاشت افراسیاب آن تجمل و تکبر که در نهاد او بود جنبش کرد و فرستاده منوچهر را از پیش برانید و گفت هرگز از این اندیشه بر نگردم و تا دام که این بنیاد را از عرصه اعتماد بر نیندازم نیاسایم و اعیان حضرت و سنادید دولت چندانکه در اصلاح ذات البین اسلاح کردند گفتند اگر یکباره دیگر پادشاه دلتنگ فرماید از قلت زاد و علوفه کار بر لشکریان تنگ شود هم بیفتد و مردم چون دیدند که آنهمه زاری و ضراعت در کار مراجعت و قعی نداشت خاطر بران گذاشتند که بیکبارگی پشت بر پادشاه کرده روی بوطن مألوف آرند افراسیاب بفر فراست و تشیید کیاست اینمعنی را دریافته و ضرورت داعی اتفاق که درین مدت با لشکریان مساعد و رزد و با منوچهر از در مصالحه بیرون شود و چنین باندیشد که مگر اینکار با صلاح آمد و مقرر شد که در کنار آب جیحون تا بساب الابواب منوچهر را باشد و ما در ام النهر و صغانیان ترکستان تا کنار دیوار چین را افراسیاب سلطنت کند و بدین قانون تجملی کردند و مواثیق استوار داشتند که من بعد مخالفت نیاغازند و از این گفت بدرشوند آگاه افراسیاب با لشکر خویش کوچ داده همه جا راه بنید تا هم

از بیجون بدانسوی شد و در مملکت ترکستان لوای سلطنت را برافراخت و منوچهر پس ازوی از شکنا ے
محاصره بیرون شده و در ساحت ری فرود شد و مردم در گرد او فراهم گشتند و فرمان داد تا پیر و جوان از زن
و مرد هر کس در ممالک محروسه بود بدرگاه حاضر شدند و از حال ایشان و آن سختی که از ترکتازی ترکان دیده بودند
باز پرس فرمود و خاطرهای پریشان را بتفرقه سیم و زر مجتمع ساخت تا همچنان دیگرباره مردم از دل و جان سلطنت
او را گردن نهادند و اوامر و نواهیش را مطیع و منقاد شدند آنگاه موبدی را که سرآمد دانشوران زمان بود
در پهلوی خویش جای داد تا گواه متمال باشد و خود برخواست و این خطبه با خلق برخواند و پس از ستایش یزدان
پاک چنان فرمود که ایمردم سلطان ستوده کیش آنست که روزگار خویش را برعایت رعیت مصروف
دارد و بعد از پرستش یزدان بپرستاری ایشان پردازد و احقاق حقوق خلق را فرض شمارد و هیچ مظلوم را بدر
او قدر ظلم نگذارد و برای منفعت خویش تجدید رسوم و رسم بدعت نکند و جاهل و عالم و عامی و عارف را
بشمول عواطف و عوارف و ایثار تالد و طارف خرسند و بهره مند سازد و از خلاف و عده و انحراف ملازم
شمارد و با دروغ فروغ نجوید خلق بر غضب فزونی کند و عفوش از انتقام پیش دستی کیرد و قاتلان را از تیغ
قصاص مناص نفرماید و وزرا و امرای سیاست حراست نکنند و دست ظالمان را از ازار زیردستان
بسته دارند و وبال عمال خویش را بر نفس خود حمل نکند و عام و خاص را از هیچ نعمت باز ندارد و هیچ خورد و
پوشیدنی را مخصوص خود نشمارد و آنچه در وجه چاکران حضرت مقرر داشته بی ضجرت برساند و بندگان
مومن را بی حجتی منبرین کیفر نکند و بسعایت نمامان در حق ایشان بدگمان نشود و رعایا را خزانه خویش داند و چندانکه
تواند در توفیر مال ایشان جهد کند و لشکر مایه از ساز و سلاح نبرد تواند کرد فرماید و در انجام زاد و راحله کار بسابله
و حماله نگذارد و تا در روز جنگ جهان بر احد اتنگ کند و دشمن را مغلوب و مقهور نماید اما رعایا میباید مدت
خویش بر کسالت موقوف ندارند و در ارتقای مقامات علیه و استعلای بر مدارج سنیه مساعی جمیله معمول
دارند و در کسب وجوه معاش و طلب مایه معیشت جاهد و ساعی باشند و خراج سلطانی را بی کلفت و توانی
بگذارند تا قوادل لشکر و سران سپاه بایدخدمت پادشاه را باکراه مذاسند و در مقاتله با دشمن کر و حماطله و تهاون
نکنند هریک با دولت پادشاه خود را عظیم شریک شناسند و در تحصیل نام نیک بکوشند چون منوچهر این خطبه بپایان
برد بزرگان سپاه و صنادید بارگاه و اعیان دولت و دانایان حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و بر صفاقت
رای و ساحت طبع و صفای نیت و حسن طویت پادشاه تحمید و تحسین کردند و دیگرباره با دی بیادشاهی کوس
دادند و سلطنت او را باهمیت مقرون شمردند آنگاه منوچهر زبان برگشاد و با ایشان خطاب کرد و گفت سلک ایران
از نزدیکان زرتشت و دیان گشته و آن ساحت با زینت از کفت افراسیاب خراب مانده هم اکنون باید در احیای
آبادی و نهاد و تعمیر بلاد و امصار و منع دخول سپاه و یغی و رفاه حال رعایا سببی در تجهیز لشکر و ترفیه کشور یکمیت بود
تا این مملکت بحال نخستین باز شود و این ساحت رجبه راحت کردد بگمان سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و گفتند بفرمان
پادشاه انفاک و خاره بالین و بستر کنیم و با آب و آتش انذر شویم پس منوچهر بفرمود تا ان انجمن را خوان پیش نهادند
و خورونی حاضر ساختند و پس از کار را کل و شرب سپاهی نامحصور بکرات مدد و وظیفه معین کرد چنانکه از آن

پس

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

پس از هر سوی که با ترکان مصاف داد ند ایشان را هزیمت کردند و بعد از قتل افراسیاب شصت و هشت سال دیگر منوچهر در ایران پادشاهی داشت که تمامت سلطنت او یکصد و بیست سال بوده و با سلیمان علیه السلام ایمان داشت و بر شریعت موسی میزیست و کوفتن نوبت در صبح و شام از مخترعات اوست و این کلمات حکمت آمیز بادی منسوب داشته اند من تورطت فی الامور بغیر نظر فی العواقب تعرض لقاذعات النوائب و هم او گوید غنی الملک اعظم من ملکه و هم از وست ایجاد للسلطان کالاجنحة للطیر مقرر است که چون منوچهر اجل محتوم و وقت معلوم را قریب دانست فرزند خویش نوذر را طلب داشت و ولایت عهد خویش را بدو گذاشت و بایستد اندرزش از رموز جهانگیری و جهانداری آگهی داد و گفت ای فرزند بر سهل و صعب دنیا عبور کردم و ملکی عظیم مستخر آوردم و پادشاهی بزرگ یافتم و کین ایرج را از سلم و تور بازخستم و مدتی فراوان با نعمت معیشت کردم اکنون که هنگام دم گستن و وقت بار بستن است ایمایه در پیش چشم من از خوابی و خیالی نمودار منیت پس دانا آنست که دل بدنیا در نبندد و بر پندار خویش و نمود ار چیزه عزه نشود و در هر کار حق بیند و براه حق رود چون این سخنان بگفت قطره چند از دیده ببارید و بسخت

جلوس طاطایون در مملکت بابل چهار هزار و چهار صد و هفتاد و سه سال بعد از هبوط آدم بود ۴۴۷۳

طاطایون بن سروس بعد از پدر بر سریر ملکی جلوس فرمود و در مملکت بابل و نینوا سلطنتی بزرگ و نوا کرد و در حضرت منوچهر باظهار عقیدت مبادرت مینمود و بدستیاری بخت و هدایا عقد موالات با وی استوار داشت چنانکه بفرمود منوچهر اعانت وی بر دو مال نهر فرات حفر کرد و عراق را از آب سیراب ساخت و انواع اشجار و ریاحین از کوهسار و بیشها آورده باغ و بوستان چندان راست و آنملکت را اینک معمور کرد و سوار اوقات خویش را بتعمیر ممالک محروسه مصروف داشت چندانکه رعیت و لشکری از حسن سلوک و بسط مآثر و بذل عوارف وی راضی و شاکر بودند مدت سی سال در مملکت بابل و نینوا و دیار بکر و ارمن روم بامنیت سلطنت کرد آنگاه فرزند اکبر خود طاطاوس را وصیت بولایت عهد کرد و خود در مهد خاک غنوده گشت

ظهور خنانی علیه السلام چهار هزار و چهار صد و هفتاد و هفت سال بعد از هبوط آدم بود ۴۴۷۷

خنانی علیه السلام از جمله پیغمبران بنی اسرائیلست و این لفظ لغت عبری معنی شفقت کرده شده است مقرر است که چون بعضا ملک اسباط عشره که ذکر حالش مرقوم افتاد بدان سر شد که کار بر آسا پادشاه آل اسرائیل تنگ کند در سر حد مملکت وی جای حصن را ماث گذاشت تا جمعی از مردم خویش را بدانجا سکنا بخشد که بیکس را بملکت آسا عبور نگذارند و کار بر صادر و وارد تنگ کنند و با بداد بن طبرمون پسر حزیون ملک ارام که در دمشق حکومت میفرمود نیز مودت استوار داشت و در امور خویش با وی بمدست و بمداستان بوده آسا چون اندیشه او را بدانست خواست تا نیروی او را اندک کند سخت کس نزد بداد فرستاد و از بیت المال زر و سیم فراوان و دیگر اشیاء نفیسه برگرفت و نزدیک او ارسال داشت و گفت میانه پدر تو و پدر من همواره عهد دوستی محکم بود و من نیز با تو همیشه از در مصافات و خاوت بوده ام اکنون بعشا با من سر خصمی دارد و اندیشه ظلم و تعدی بر من دارد خاطر آسا جشته چه باشد که این قلیل هدیه را از من قبول کنی و معاهده خویش را با بعشا بانجام دهی چون سخن آسا بسمع بداد رسید دانست

او را بازداشت انجام مآرب او را واجب شمرد و سپاهی عظیم برآورده بعضی از ممالک بعشا را فروگرفت
بعشا بدین سبب از عمارات راماث بازماند و آسا نیز دست از قلعه تسکر فراوان برانگیخت و بارض بعشا تاختن
کرده هر خشت و مجمر که او برای عمارت راماث آماده ساخته بود آل یهودا و بنی بنیامین برگرفتند تا بنیان دیگر
برای خود استوار کنند در این وقت حنانی علیه السلام نزد آسا آمد و فرمود ای ملک آل یهودا توکل بپادشاه دشمن
شدی و عرض نیاز بسوی او بردی این سبب ضعف حال و کسر حشمت تو خواهد بود ولیکن اگر با خدای پناه می جستی
و یاری از وی میطلبیدی بملک مصر و دیگر سلاطین چیره میشدی و در دست تو گرفتار می گشتند بزرگان آل یهودا
چون سخنان حنانی را اصغا فرمودند هر اسناک شدند که مبادا بگیفر افعال آسا حال ایشان بدشود آسا اینمعنی را
دریافت و در خشم شد و بفرمود تا حنانی را بزندان برده محبوس بداشتند تا از نیروی هیبتی در دل خلق افتاده و پای
بچشم حقارت نگرند و در سال سی و نهم سلطنت آسا مریض گشت و از هر دو پای مفلوج شد و مدت دو سال
در بستر خویش خفته توسل بمعالجت اطبا نمیجست تا از جهان درگذشت و جسد او را در قریه داود با خاک
سپردند بر سر مزار او بنایی رفیع کرده با عطریات و مجمرها نیکو نهاده داشتند

ظهور عزریا علیه السلام چهار هزار و چهارصد و هفتاد و هشت سال بعد از هبوط آدم ۴۴۷۸

عزریا

عزریا بن عدید از اشراف پیغمبران بنی اسرائیلیست و لفظ عزریا بعبت عبری خدا مدد کرده باشد چون مرتبهٔ نبوت یافت
نزد آسا ملک آل یهودا آمد و با او خطاب کرد که ای پادشاه بیت المقدس اگر خدا را اطاعت کنید جزای خیر
یابید و چون خدا را واگذارید او نیز شما را واگذارد و هما نا روزگاری دراز نمیگذرد که آل اسرائیل عصیان
ورزیدند و پشت بفرمان خداوند کردند و از نیروی پیوسته در دست اعدا بشکنجه افتادند و هرگز خاطر شاد
با ایشان وسازگار نگشت چون آسا سخنان آنحضرت را اصغا فرمود بیشتر خاطر بدفع آثام و کسر اصنام گماشت
و ممالک محروسه را از بت و بت پرست خالی ساخت و مردم را در مراسم ازمان پانزدهم سلطنت خویش
در بیت المقدس جمع کرد و هفتصد گاو و ششهزار گوسفند برای قربانی تسلیم فرمود و حکم داد تا خلق در پرستش و نماز
بدرگاه بی نیاز یکجهت باشند و سوگند یاد کردند که هر کس از شریعت موسی تخلف کند خواه صغیر و خواه کبیر او را
بقتل رساند و هر چند از او نی ذهب و ثیاب نیکو او را میسر بود آنرا به بیت المقدس آورده موقوف داشت

در این وقت آل یهودا از آئین آسا نیک شاد خاطر و مسرور گشتند

جلوس زیراه در مملکت مصر چهار هزار و چهارصد و هشتاد و چهار سال بعد از هبوط آدم ۴۴۸۴

فرعنه مصر زیراه که در توریه به زرح ترجمه کرده اند بعد از نیکان شیک رایت فرعونی برافراخت و بر سر یحابنای برآمد
و بر مملکت مصر و حبش و سودان و نوبه حکمرانی یافت و با لشکری و رعیت را بظلم و ستم کردار گاه بدان شد
که لشکری فراهم کرده به بیت المقدس تاختن کند و در صدد تاراج آن اراضی مقدسه افتاد بیکان شیک چون دید
پس سی هزار گردون بارکش برای حمل و نقل ساز و برگ سپاه آراسته کرده و دو کرور لشکر از سواره و پیاده
آماده ساخته از مصر بیرون شده با آن سپاه عظیم متوجه بیت المقدس گشت در این وقت آسا ملک آل یهودا
بود چون غرضت ملک مصر را بدانست حکم داد تا آل یهودا و بنی بنیامین بدرگاه حاضر شدند و سیصد هزار مرد جوان

نزد

شمشیر زن از آل یهود افراهم کرد و دویست هزار تن از بنی فیامین مجتمع ساخت که یکی بازره و جوشن بود و دیگری در کمانداری دست قوی داشتند مع القصه آسا لشکر خود را برآورد و باستقبال رزم زیراه بیرون شتافت و در ارض مرسا تلاقی فریقین اتفاق داد از هر دو طرف صفوف جنگ راست کردند در این آسا از فرزندی لشکر زیراه دل پر بیم داشته پس نماز ایستاد و روی بر خاک نهاده سخت بنالید و از خداوند قادر طلب نصرت کرد و حکم داد تا لشکر بجنگ بیرون شدند و تیغ در هم نهادند و بعد از کیرودار بسیار سپاه زیرا شکسته شد و آل یهود از دنبال ایشان تاختن کردند و از آنجماعت بسی کشتند و اسیر گرفتند تا بارض خادار که از اعمال مصر است درآمدند و آن اراضی را خراب کردند و هر چه در هر آبادانی یافتند برگرفتند و مراجعت کردند و در بازگشت هر جا با قبایل عرب دوچار شدند هم از ایشان برده گرفتند و شتر و گوسفند بنجاعت را غارت کرده با ورشلیم بازآمدند و آسا از این نصرت شاد خاطر و شاکر بود تا از آنسوی زیراه بمصر درآمد و از آن شکست که باوی رسیده بود دیگر نتوانست آن نیرو حاصل کند که از آل یهود اکین بخواهد لاجرم پای در دامن بیدبخت تا خت از جهان

بر تخت سلطنتش در مصر صد و نود و هفت سال بود

جلوس سلوتیس در مملکت ایتالیا چهار هزار و چهارصد و هشتاد و چهار سال بعد از هبوط آدم بود ۴۴۸۴

چون انکاینس از جهان بار بربست از وی پسری بجای ماند که او را ایولس میخواندند بعد از پدر برای سلطنت میان بر بست و جمعی بگرد او فراهم شده او را بپادشاهی تحیت کردند و از آنسوی سلوتیس برادر کهتر انکاینس که شرح حالش از این پیش مرقوم شد هم در هوای جهانبانی بود و جمعی را با خویش همداستان داشت لاجرم در میان سلوتیس و برادرزاده کارزارها و مبارزات آنجا میدرود زی چند بمقاتله و مقابله روزکار بردند و کار مملکت از نیروی پریشان شد و خلقی بسیار بهر سوی پراکنده گشتند بزرگان لاتین انجمنی کرده باهم رای زدند و گفتند اگر کار بدینسان گذرد روزکاری برنیاید که این مملکت ویران شود و دشمنان از اطراف بدین عرصه تاختن کنند و ملک را فرو گیرند صواب آنست که اینمنازعه و مجادله از میان سلوتیس و ایولس برخیزد و در مملکت آبا لاتین ولوتینیم حکمران یکتن باشد و در اینصورت چون سلوتیس پسر لوتیتیا باشد و دخترزاده لاتینس است صلاحیت وی بکار سلطنت زیاده از ایولس است و میراث ملک او را باشد پس متفق الکلمه سلوتیس را بسلطنت برداشتند و پادشاهی لاتین به او مقرر شد و ایولس را گفتند تا بزرگ مذهب و شریعت باشد و از این زیاده طلب نکند مدت سلطنت سلوتیس و ایتالیا بیست و نه سال بود

جلوس ایلا در اسباط عشره چهار هزار و چهارصد و نود و سال بعد از هبوط آدم بود ۴۴۹۱

ایلا پسر بعشا بن اخیا است که بعد از پدر بر اسباط عشره سلطنت یافت و ارض ارصار از جبل افرایم دار الملک فرمود و قمری که مروی باجلادت طبع بود و یک هزار سواران او را سپهسالاری داشت در آخر دولت او دل با دشمن بدکرد و بدان سر شد که ایلا را از پای درآورده خود بر کرسی مملکت قرار گیرد و منتهز فرصت میبود تا روزی ایلا را در حرب ارصا میت یافت و کارش را از هواخواهان تهی دید پس تیغ برکشیده بدان خانه شتافت و با یکمیزب شمشیرش عرصه هلاک ساخته پادشاهی از او بگرفت و خود بر سریر جهانبانی برآمد و هفت روز سلطنت یافت و حکم داد تا جمیع اهل بیت ایلا و بعشا را عرضه تیغ ساختند چنانکه جانوری در خانواده او باقی نگذاشت و چون بنی اسرائیل

یکدست او را با الاصناف فرمودند بکیفر عمل کرفتارش ساختند چنانکه در جای خود مذکور شود و مدت سلطنت الاد در اسباط

عشره دو سال بود والسلام

سلطنت عمری دتنی در میان اسباط عشره چهار هزار و چهارصد و نود و دو سال بعد از هبوط آدم بود

۴۴۹۲ ملوک بنی اسرائیل

چون اخبر در میان بنی اسرائیل مشتهر شد که زمری با مولای خود کیدی اندیشیده او را بقتل آورد عمری که نیز سپهسالار لشکر الاد بود بخونخواهی مولای خود برخواسته لشکری عظیم فراهم آورد و حصن تمصار که محل سکونت زمری بود محاصره نمود روزی چند برنگذشت که قلعه را بیورش و غلبه مفتوح ساخت چون زمری آگاه شد که اینک دشمن بسرای در آید در روزگار او را بپای آرد آتشی عظیم در دارالاماره برافروخت و خود را نیز در آتش افکنده بسوخت آنگاه جمیع اسباط عشره بدو بهره شدند و یکطایفه تبنی بن جناث را بسلطنت و حکومت برداشتند و نصف دیگر عمری را بپادشاهی تعیین کردند و آنطایفه که در قضای عمری بودند بر هواخواهان تبنی فزونی داشتند و مدت چهار سال بدینگونه روزگذاشتند آنگاه تبنی وداع جهان کفته بدیگرسرای شد و سلطنت اسباط عشره بر عمری قرار کرفت و منفرداً حکمرانی کرد و همه عمر بنافرمانی و معصیت روزگذاشت و در جبل شومرون زمینی بدو هزار وزنه سیم خریده بنائی عظیم برآورد و آن بنیان را شامر نام نهاد که اسم سید آن اراضی بود و مدت دوازده سال باستقلال سلطنت کرده بدرفش در جبل شومرون شد

۴۵۰۰ جلوس کنک وانک در مملکت چین چهار هزار و پانصد سال بعد از هبوط آدم بود

ملوک چین

کنک وانک پادشاه دیلم است از اولاد جوانک که بعد از وفات پدر بتخت خاقانی برآمد و در مملکت چین صاحب تاج و نگین کشت و ابواب عدل و داد بروی مردم فراز کرد و اخذ خراج را بر رعیت آسان کرفت و بزرکان ممالک محروسه را بدرکاه حاضر فرمود هریک را بانعام و احسان خسروانه خرسند ساخت مردم در روزکارش آسوده همی زیستند و شاد خاطر معاش کردند و چون هنکام ارتحالش فرا رسید جوانک که فرزند برومندش بود پیش خوانده زبان بوعظ و پندش برکشود او را بعدل و نصفت و مدارای با سپاهی و رعیت ترغیب فرمود و ولایت عهد را بدو کذاشته خود در کذشت مدت ملکش بیست و پنجسال بود

جلوس سوچ در هندستان چهار هزار و پانصد و دو سال بعد از هبوط آدم بود

۴۵۰۲ فیروزرای را که شرح حالش از پیش مرقوم شد چون اجل محتوم فرا رسید و بدیکرسرای انتقال فرمود خبر بلاکتش در پنجاب

ملوک هند

و زابلستان مشتهر کشت و اینواقعه بعرض زال رسید از نیروی که فیروزرای با فرمانکذاران زابل از در موافقت و مواالات بود و زال خاندان او که از اولاد او کسی سلطنت هندوستان کند مبادا بر آیین پدر شوند و ساز مخالفت طراز کنند او را جرم رستم را که شرح ولادتش مرقوم افتاد مامور ساخت که بهندوستان شده جزا و لاد فیروزرای کسی را بسلطنت برندارد پس رستم دستان سپاهی در خور این اندیشه ساز داده عزیمت هندوستان فرمود و سوچ که بزرکترین سپهسالاران هند بود چون خبر ورود رستم را بشنید باستقبال وی شتافته اظهار عقیدت و چاکری نمود و خاطر رستم را با خود صافی داشت و در هر منزل و هر مورد خدمتی دیکر بظهور رسانید چندانکه رستم شایسته پادشاهی هندوستان دید او را دانست و او را تخت ملک نشاند و بسلطنت سلام داد و کار مملکت را باو سپرد و مستحکم ساخته خود بازابلستان مراجعت فرمود

ادامه

سوریج بعد از رستم دستان بتمهید قوانین ملک داری پرداخته تمامت هند و ستانرا فروگرفت و پادشاهی باستقلال و استبداد گشت چنانکه از لب دریای بنگاله تا سرحد دکن نافذ فرمان بود و حکام و عمالش بتعمیر امصار و توفیر مزارع مشغول بودند تا آنکه بت پرستیدن در عهد او رواج تمام یافت مقرر است که سلاطین هند تا زمان سلطنت مهاراج یزدان پرست بودند و در عهد دولت مهاراج یکی از شاگردان یوزاسف که مخترع دین صابئین بود چنانکه شرح حالش مرقوم گشت بهندوستان آمده مردم را بکیش صابئین دعوت نمود و بسیاری از قبایل او را پیروی کردند و پرستش آفتاب و ستاره اختیار نمودند و در عهد دولت سوریج برهمنی از کوهستان چارکنده بحضرت سلطان شتافت و چون در فنون سحر دانا و در علوم غریبه بیک توانا بود در خدمت سوریج محل بسزا یافت چنانکه بهرچه حکم راندی سوریج اطاعت کردی و سخن او را استوار داشتی پس برهمن با سوریج گفت که صورت بزرگان سلف را از زر و سیم ساختن و بدیشان سجده بردن مایهٔ فتوحات عظیم است پس سوریج بفرموده وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از زر و سیم بساخت و بجواهر شاداب مرصع کرده قبلهٔ عبادت نمود و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم بپادشاه اقتدا کرده همگی صورت بزرگان خود را بساختند و بدان سجده بردند زمانی بسیار برنیامد که در هندوستان نود طایفه هر یک بطریقی جداگانه بت پرستی داشتند لکهنا و سوریج طبده قنوج را برلب آب گنگ برآورد و در عمارت آن نیک بکوشید چنانکه شمارهٔ خلق آن از حد بدر شد و در انجا بکار سلطنت و کیش بت پرستی قیام داشت و هر ساله بدرگاه کعبتا با رسال رسل و رسایل و انفاذ تحف و هدایا عرض عبودیت و اظهار ارادتی میفرمود و مالی بر سبیل خراج میفرستاد و خواهرزاده خود را که دختری خوب منظر بود با جهازی درخور بزنی نزد رستم گسیل ساخت و پاس حقوق او را نیکو همی داشت علی الجمله سوریج دویست و پنجاه سال در ممالک هندوستان سلطنت کرد و سی و پنج پسر از وی بازماند و ولایت عهد را بارشدا ولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت

جلوس طاطاوس در مملکت بابل چهار هزار و پانصد و سه سال بعد از هبوط آدم بود ۴۵۰۳

طاطاوس پسر طاطایونست که شرح حالش مذکور شد بعد از پدر در مملکت بابل بدرجهٔ سلطنت ارتقا جست و ملک موروث را فروگرفت و آئین بت پرستان داشت و در اخذ مال مردم و تعدی بخلق زیاده از پیشینیان شدت مینمود و همواره در هوای تسخیر مملکت بنی اسرائیل و تخریب ملک ایشان روز میگذاشت و اعدای این مهم میفرمود لکن از وی کاری ساخته نشد و در زمان حیات خود بدیشان دست نیافت چهل سال در مملکت بابل سلطنت کرد و چون زمان هلاکتش در رسید فرزند مهین خود اقروس را بحکم ولایت عهد بجای خود بگذاشت

جلوس یهوشافاط در آل یهودا چهار هزار و پانصد و چهار سال بعد از هبوط آدم بود ۴۵۰۴

یهوشافاط پسر اساست و نام مادر او عزتا دختر سلمی است بعد از پدر در سن سی و پنجسالگی سلطنت آل یهودا یافت و بر کیش داود علیه السلام همی بزیست مذاهبی که کرامان اقوام برای اصنام کرده بودند از اراضی آل یهودا بینداخت و دین حق را رواج داد و چون سه سال از مدت ملکش بگذشت عوبدیا و اشخریا و ناثانیل و ملاخیا را که از جملهٔ دانشوران درگاه بودند برای تعلیم بار اضی آل یهودا فرستاد تا همی توریه بر مردم خوانند و شریعت موسی را رواج دهند و جمعی از بنی لیوی نیز با ایشان بودند مانند شمعیا و ناثانیا و عیشوئیل و ناطورا و یوناثان و آدونیا

بیت الخلا

وطوفیا و یحیان اکیشع و تیورم که از خدام بیت الله بودند با ایشان همدست گشتند و مردم را بدین حق دعوت کردند
زمانی دراز بر نیامد که آل یهود همه بر صراط مستقیم شدند و کار سلطنت یهوشافاط بالا گرفت چنانکه همه ساله اهل فلسطین خراجی
بحضرت او میفرستادند نیز قبایل عرب هر سال هفتهزار و هفتصد گوسفند و سماوی آن بر انفاذ درگاه میداشتند و شمار
سپاه وی چنین بود که یکی از سپهداران وی عدینو نیصد هزار مرد جنگی را فرمانگذار بود و دیگر یوحنا و دیست و هشتاد
هزار مرد سپاهی داشت و عمتی بن زرح را دویست هزار کس بود و ایشانرا از ودمان یهود ابو ودند و از قبایل بنیامین و لیت و
هزار مرد کماندار را آلیعاد اع سپهدار بود دویست و هشتاد هزار کس را آلیوزافار سرهنگی داشت علی الجمله سپاه یهوشافاط
در ذیل احوال صفنیا و حزئیل و الیعازار علیهم السلام و دیگر جا مذکور خواهد شد مدت سلطنتش در آل یهود بیست و پنج سال بود

۴۵۰۴ جلوس اخاب در آل اسرائیل و اسباط عشره چهار هزار و پانصد و چهار سال بعد از هبوط آدم بود

اخاب بن عمری بعد از پدر بر اسباط عشره حکومت یافت و آغاز بغی و فساد در ارض نهاد و ایزابل دختر اتبعل را که بر صیدون و تیم فرمانگذار بود بزنی گرفت و صنم انکاحت را که بعل نام داشت پرستش کرد و مذبحی برای آن صنم برآورد و در آنجا نیز تجانه ساخت که فرزند اکبرش باپیزام از ابنیان کرد و پسر اصغرش که یشبوب نام داشت بیابان آورد و علی الجمله اخاب در سلوک و معاصی از ملوک بنی اسرائیل پیش دستی داشت چنانکه یوشع بن نون از وخبر داده بود و بیست و دو سال در آل اسرائیل سلطنت کرد و سایر احوال او در ذیل قصه الیاس علیه السلام و دیگر انبیا مذکور خواهد شد انشاء الله

۴۵۰۶ ظهور الیاس علیه السلام چهار هزار و پانصد و شش سال بعد از هبوط آدم بود

الیاس علیه السلام از اکابر پیغمبرانست چنانکه خدای فرماید وَاِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ و لفظ الیاس و الیاسین هر دو
الیا باشد و الیا بزبان عبری یعنی بزرگوار من خداست و هم آنحضرت را الیاهو گویند و نام دیگرش در توریة مینیامین است
که از رفیقانش نیز گویند و فینحاس نیز لغت عبری معنی شقفت کرده شده باشد و اَلْيَاسَ نام دیگر آنحضرتست و الیای
بعبری راست گوی را گویند و چون آنحضرت در نیمیان زندگانی دراز یافت در عهدی به بلدی سکون می فرمود
و منسوب بدان بلد میشد چنانکه وقتی جانبش را الیاهو التشبی جلعادی میگفتند یعنی او ست خوش نشین جلعاد و خضر نیز
نام ولیست و از نیز ولیست که بعضی خضر و الیاس را یکتن دانسته اند و حال آنکه جانبش را هرکا و خضر نجوانیم
خضر ثانی خواهد بود چنانکه خضر اول را در جای خود از این پیش گفتیم علی الجمله آنحضرت پسر اهاذا بن هرون علیه السلام
و نام مبارکش بلفظ چنیاس مکرر در قصه موسی علیه السلام و یوشع مرقوم افتاد و در زمان موسی بمجذمات
خیمه مجمع مشغول بود و بعد از وی همواره در زوایای عزلت بعبادت خدا و مذکر و مبشر دیانات در نبوت
گذرنده این کتاب را موافق افتاد که شطری از خبر انبیا که دلالت بر ولادت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله کند و شریعت و براهمود و شمار در مرقوم دارد و اینمعنی معلوم باد کرد راقم حروف را در کار رشش تواریخ و ترجمه السنه
مختلفه غایت سعی مبذول افتاد و اگرچه با اینکه ترجمه توریة را بزبان عربی و ترکی حاضر داشت و در خط و لغت عبری نیز بهره مند
بود استبداد خویش را ستوق نداشت و در هر قصه که با بنی اسرائیل مربوط بود علمای یهود را حاضر کرده با ایشان
در حل مشکلات همداستان شده و هیچ کاری را از ترجمه و تفسیر و تحریر و تحقیق و تدقیق با دیگری نگذاشت و اگر

وقایع بعد از هبوط آدم ع تا هجرت

یک خبر از همه کتاب فحص بیت کرد اکس تفویض نکرده تا خود در همه بدقت نظر رفت آسوده نشد علی الجمله بنی اسرائیل را کتابیست که آنرا اکار را کوینید و آن عبارت از احادیث قدسیه ایشانست و هرکس بدان کتاب متعلق نباشد چنانست که مخالفت توریه کرده است و در فصل یازدهم سفر تثنیه در اخبار راشب است که گفت الیاهو به رب یهود ابرادر رب تسلای خاطر شید که منیت عالم کمتر از هشتاد و پنج یوبل و در یوبل آخرین دودی آید رب یهود ا پرسید که ز اولش یاد در آخرش فرمود نمیدانم نگفت تمام میشود یا نه فرمود نمیدانم و تفسیر این کلمات چنانکه هیچیک از بنی اسرائیل انکار نتوانستند کرد اینست که الیاس را مدرسه بود که هشتاد نفر از علما و اصفیا در انجا جمع بودندی و کاهی که الیاس علیه السلام در انجا در آمدی کسب فواید معارف فرمودندی و رب یعنی عالم باشد و یوبل پنجاه سال را کویند هشتاد و پنج یوبل چهار هزار و دویست و پنجاه سال باشد و این دو دلیلست عبری پسر عم را کوینید در اینجا کنایت از اسمعیل علیه السلام است که عم یعقوب باشد و اکنون که یکهزار و دویست و پنجاه و نه سال از هجرت بنوی میکذرد تاریخی که بنی اسرائیل ضبط میکنند پنجهزار و ششصد و سه سال است چون مدت از هجرت تا کنون را از سنوات تاریخ ایشان نقصان کنیم چهار هزار و سیصد و چهل و چهار سال باقی ماند و از زمان ولادت پیغمبر تا روز هجرت آنحضرت نیز پنجاه و سه سالست این مدت را هم موضوع داریم پس چهار هزار و دویست و نود و یکسال باقی خواهد ماند پس معلوم شد که چون هشتاد و پنج یوبل کذرد در سال چهل و یکم یوبل دیکر ولادت خاتم الانبیا بوده چنانکه الیاس علیه السلام خبر داده و در فصل یازدهم سفر سنهدرین مرقوم است که عالمی میکوید که صفحهٔ نوشته بخط عبری در دست مردی دیدم کفتم از کجا یافته کفت مزدور شدم در روم و در میان خرابهٔ اهل روم یافتم و نوشته بود که بعد از چهار هزار و دویست و نود و یکسال از تاریخ جهان عالم تمام است و در ایشان جنکهای کوک و ماکوک افتد که غرض یاجوج و ماجوج باشد و در اینجا کنایت از کثرت ابطال و شدت قتال آنهاست در حال آیند و باقی ایام باشیخ خواهد بود و دنیا نیکو خواهد بود و ولادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله موافق تاریخ یهود در سال چهار هزار و دویست و نود و یکست چنانکه مرقوم شد و شیخ علت عبری مسیح را کویند و باید دانست که نه هر مسیح که کویند عیسی علیه السلام را خواهند بلکه مسیح آن باشد که با آب و روغن و امثال آن مسح شده باشد چنانکه در این کتاب مکرر در سیر انبیا مثبت افتاد که پیغمبری مامور میشد و روغن زیت از قدس آورده پیغمبر دیکر را مسح میکرد و او را مسیح میکفتند چون سموئل و داود و دیکر انبیا و این سخن در پیغمبر آخر الزمان لایق تر است چه وصف مسیح از آنحضرت بیشتر متصور است و از اینکه بعضی از یهود بن داود در این داود خوانند چه در خط عبری فرق نمیان دود و داود نیست هم برای ایشان متصور است زیرا که در تاریخ چهار هزار و دویست و نود و یک از بنی اسرائیل و آل داود پیغمبری متولد نشده بلکه جز محمد مصطفی صلی الله علیه پیغمبری در عالم نبوده و در فصل هیجدهم از کتاب استثنا در توریه مرقوم است که موسی هنکام وفات بخط مبارک خود نوشت که ترجمهٔ آن بی زیاده و نقصان چنین باشد که آنحضرت کلام خدا را باز مینماید و با قوم میفرماید خداوند خدای تو پیغمبری برای تو از میان تو از برادرانت مانند من مبعوث خواهد کرد بکفتار او کوش کنید موافق هر آنچه در حوریب بروز مجلس از خداوند خدای خود درخواست نمودی که آواز خداوند خدای خود را بار دیکر نشنوم و این آتش عظیم را دیکر مشاهده نکنم مبادا که بمیرم و خداوند مرا فرمود که آنچه کفتند نیکست پیغمبری را بجهت ایشان از میان برادران ایشان مانند تو مبعوث

خواهم کرد و کلمات خود را بزبان او دیعت خواهم نهاد هرچه او را بفرمایم او با ایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید هر کسی که اطاعت نکند من از او مواخذ خواهم کرد و اما هر پیغمبری که مغرور شده سخنی بنام من بگوید که بگفتن آن حکم ندادم یا آنکه بنام معبودان دیگر بگوید همان پیغمبر هلاک خواهد شد و هرگاه در دل خود اندیشه کنی که سخنی که خداوند نگفته است چگونه بشناسیم بدانکه چون پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن امر برنیاید و بوقوع نپیوندد امری که خداوند نفرموده است بگفته پیغمبر از روی مغروری گفته است از و مترس اینجمله ترجمه کلمات توریه بود و ازین معلوم شود که فرموده از اولاد برادران قوم بنی اسرائیل پیغمبری مبعوث شود غرض اولاد اسمعیل آنچنانکه الیاس علیه السلام پیغمبر عجم فرموده پیغمبری که مانند موسی باشد و مبعوث شود و صاحب شریعت باشد پیغمبران بنی اسرائیل نیستند چه ایشان جمیعا بشریعت موسی بودند و هم عیسی نتواند بود چه او نیز بنی اسرائیل است نه از اولاد برادران اسرائیل اگرچه یهود با عیسی نیز ایمان ندارند لاجرم آن پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد و آن کلمات که بی رعد و برق بزبان مبارکش دیعت شد قرآن مجید است چه بنی اسرائیل هنگام نزول توریه آواز مهیب میشنیدند و آتش عظیم مشاهدت میکردند تا بدیداران نداشتند و از موسی درخواست میکردند که هنگام نزول توریه آن آوازها نشنوند و آتشها نبینند چنانکه در قصه موسی مذکور شد اکنون باسرداستان شویم در اینوقت که طغیان و عصیان آخاب بن عمری بسر حد کمال بود چنانکه مذکور شد الیاس علیه السلام نزدیک وی آمد و روی با آخاب و ایزابل زوجه او و ملازمان حضرت وی کرده بفرمود ای قوم هیچ از خدای نمیترسید و عبادت بعل را بر پرستش خداوند اختیار همی کنید کما قال الله تعالی اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ مردم سر از فرمان آنحضرت برتافتند و همچنان بعبادت بعل که صنم ایزابل بود قیام مینمودند الیاس را تکذیب میکردند چنانکه خدای فرماید فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ پس الیاس روی باقوم کرد و فرمود که آل اسرائیل در معصیت خداوند سخت طغیان کردند ما نباید در کار را از اکه آیت رحمت است از ایشان باز گرفت و مادام که من از خداوند مسئلت نکنم اجابت از قطرات مطار بهره نخواهند یافت از پس همچنان فیضان سحاب از زمین قطع شده آثار قحط و غلا پدید آمد مردم در سختی و عذاب و رفتند و احاب پادشاه آل اسرائیل دل با الیاس بد کرد و از پی قتل وی بجهت شد چه این قحط سال را از دعای آنحضرت میدانست در اینوقت جبریل با الیاس نازل شد و گفت ای الیاس خدای میفرماید که از میان دشمنان کناره جوی و بچشمه رود اردن رو و از آن رود اردن مسکن فرمای که قوت ترا در آنجا مهیا کرده ام پس آنحضرت بارض اردن شتافته چندی از ایام در آنجا مقیم بود و کنار آنسر زمین باکول و مشروب آنحضرت را مهیا داشته ملازم خدمت وی بودند چون روزگاری برین برگذشت باز با آنحضرت خطاب رسید که اکنون بارض صیدون شتاب کن که روزی ترا بدست زنی بیوه حواله فرموده ایم الیاس علیه السلام بارض صیدون آمد و در کنار آبادی ظاهر شده زنی را دید که حطب فراهم میکند او را پیش خواند و گفت قدری آب و نان برای من حاضر ساز که سخت گرسنه ام او زن باو خدای سوگند یاد کرد که من زنی بیوه ام و در خانه بجز یک مشت آرد و قدری روغن زیت ندارم اکنون مقداری حطب بدست کرده میخواهم آن آرد را در کوزه نان سازم و دفع جوع خویش

وفرزند خود را حیتا کم داکرنه بهرد وجم اکنون از کرسنکی هلاک خواهیم شد الیاس فرمود بیم مکن وهمان آرد را سه کرده کوچک بساز دیکیر اخصوص من بدان چون چنین کنی چند انکه از ان نان و روغن برداری نقصان نخواهد یافت وبحال خود خواهد بود تا آن روز که از آسمان امطار رحمت فرو ریزد و نعمت خداوند فراوان شود پس آن زن بفرمود و الیاس عمل کرد و روزکاری ممتد الیاس و آن زن بیوه و فرزند و اهل منزلش از آن نان و روغن بر میگرفتند و میخوردند و بهمچنان بکای بود تا پس از مدتی فرزند آن زن بیوه مریض گشته درکذشت مادر او افغان برآورد و در مرک پسر سخت بنالید و از الیاس علیه السلام مسئلت کرد که از خداوند عزوجل زندکانی فرزند او را بخواهد و در حق وی دعا کند تا دیکر باره زنده شود آنحضرت جسد آنطفل مرده را در بغل کشیده و در بستر ش بخوابانید و بنماز ایستاده و زندکانی او را از خدای بخواست قبل از انکه آنحضرت نماز خویش را بپای آرد آنطفل زنده شد پس او را کرفته نزد مادرش کذاشت آنزن شاکر و شاد و خاطر کشت و عرض کرد که اکنون دانستم که تو پیغمبر خدائی و از نیروی که الیاس آنطفل را در بغل کشید او را جعتوق نام نهادند جعتوق بفتح جیم و سکون عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانی و ضم قاف و واو و قاف دیکر معنی در بغل کرفته باشد و جعتوق نیز از جمله پیغمبران است چنانکه شرح حالش در جای خود مرقوم خواهد شد و تتمه قصه الیاس و یسع را آنحضرت در ذیل قصه ملوک بنی اسرائیل و عوبدیا هر علیه السلام کذارش میابد

ظهور حزقیل علیه السلام چار هزار و پانصد و شش سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

حزقیل علیه السلام

حزقیل علیه السلام پسر زکریا بن بنیو بن یوداع بن متیا از جمله پیغمبران بنی اسرائیلست و لفظ حزقیل بفتح حاء مهمله و کسر زاء معجمه و بسین بکسور و سکون یای تحتانی و لام و بتاء مثناة فوقانی ملقب است یعنی لایق خدا باشد آنحضرت از دودمان بنی لیوی از قبیله بنی اصاف است مقرر است که بنی مواب و بنی عمون متفق شده و لشکرهای خویش را برآورده تا بیهوشافاط مصاف دهند و اخبر چون باو رسید سخت بترسید و مردم را از هر سوی طلب کرده به بیت المقدس حاضر شد و در مسجد اقصی درآمده و در میان جمع فریاد کذاشت و استغاثت بدرکاه یزدان برد تا او را از شر بنی مواب و بنی عمون محفوظ دارد و در آنوقت حزقیل برخواست و روی با پادشاه آل یهود اکرده فرمود خدای میفرماید فزع نکنید و بیم مدارید و از لشکر دشمنان خایف نباشید از نیروی که این جنک با شما نباشد بلکه این نبرد با خداوند فرد است خود دفع اعدا خواهد کرد اکنون تجمیل کنید برای جنک ایشان که فردا بامداد از پیش روی شما بیرون خواهم شد و شما را یاری خواهم کرد یهوشافاط بروی در افتاده بسجده شکر بکذاشت و آل یهود و بنی لاوی خدای را بآواز بلند تسبیح کفتند و روز دیکر لشکرها فراهم کرده بسوی ماءمون شدند و از آنسوی بنی عمون و بنی مواب با جبل ساعیر آمدند و ساکنین آن اراضی را قلع و قمع کرده اموال ایشان را بغارت برکرفتند در نیوقت در میان مردم بنی عمون و بنی مواب بر سر غارات کار از معارضه و مشاجره بمقاتله و مقابله کشید و چنان خصومت فیما بین سخت افتاد که بر قتل یکدیکر کمیت شده و تیغ بر یکدیکر نهادند و از هم میکشتند تا کمتر کس جان بسلامت برد کر دهی مقتول و عددی مجروح بوده و چون بیهوشافاط برسید مردم خویش را برداشته بسوی ایشان تاختن کرد و دیکدشت را از آن کشته انباشته ساخت پس بغارتی و منازعی اموال و اثقال هر دو قبیله بتصرف آل یهود و ابیرون آمد و پس از سه روز شادکام و مقضی المرام مراجعت به بیت المقدس کرده و در حضرت یزدان پیشانی شکرکذاری بر خاک سوده و از ان پس آل

جعتوق بفتح جیم و سکون عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانی و ضم قاف و واو و قاف دیکر

بهود در چشم ملوک روی زمین سلاطین قالیم بزرگ بودند و دیگر کسی را هوای جنگ بیشتر نداشت فلهذا

۲۵۰۲ ظهور عوبدیا بوحیه السلام چهار هزار و پانصد و هفت سال بعد از هبوط آدم بود

عوبدیا عوبدیا بوحیه السلام از انبیای بنی اسرائیلست و این نام بایین مهمله مضموم و سکون واو و بای موحده مفتوح و سکون دال مهمله و یای تحتانی و الف و بای هوز مضموم و واو ساکن و بعد عبری بمعنی عبد الله است و معرب آن عوبدیا شده که بجای دال مهمله ذال معجم گذارند معترست که آنهنگام که ایزابل زوجه آخاب پادشاه بنی اسرائیل که شرح حالش مرقوم افتاد بقتل انبیای بنی اسرائیل بحیث شد و جمعی کثیر را بانتیغ گذرانید عوبدیا که ظاهراً در تدبیر امور آخاب مداخلت تمام داشت صد تن از انبیا را از شر ایزابل کفایت فرمود و هر پنجاه تن را در مغاره مخفی بداشت و کفایت آب و طعام ایشان بنمود علی الجمله چون بدعای الیاس علیه السلام چنانکه مرقوم شد بلای غلا بالا گرفت و سه سال و چیل شهر مرون و مملکت آخاب کس قطرات سحاب ندید و گیاه از زمین نرست آخاب سخت در تب و تاب افتاد و همه روز لشکریان را بطلب الیاس بیرون میفرستاد و بکمال جد و جهد میفرمود تا آنحضرت را بدست آورده مقتول سازد و هیچکس وی را نمی یافت تا روزی عوبدیا هو را پیش خواند و گفت باید در طلب چشمه ساری بیرون شد و گرد را ضی برآمد و فحص کرد باشد که بآب و گیاهی راهبر شویم و این چنین و مواشی را از مردن نگاه داریم اکنون وظیفه آنست که تو بتنهائی از جانبی بیرون و من منفرداً بسوی دیگر روم و جستجو نمایم پس آخاب مروم خویش را بگذاشت و براه بیابان پیش گرفت و عوبدیا هو علیه السلام از جانب دیگر روان شد ناگاه الیاس را دید که از پیش روی او در آید آنحضرت را بشناخت و در حضرت او چنین بر خاک نهاد و عرض کرد که تو الیاس پیغمبر نیستی آنحضرت فرمود بلی هستم اکنون ای عوبدیا هو برو و با آخاب بگوی الیاس میگوید الساعه حاضرم عوبدیا هو عرض کرد ای پیغمبر خدای لشکرها در طلب تو کوه و بیابان می نوردند من چگونه با آخاب این سخن گویم که در حال بکشدم انگه ترا انگر قدم خون من بریزد الیاس فرمود دل قوی دار که من امروز بر آخاب ظاهر خواهم شد و باران بقوم خواهم فرستاد عوبدیا هو نزد یک آخاب آمد و او را آگهی داد و ملک آل اسرائیل بسر ای خویش در آمد و الیاس نیز از راه برسید پس آخاب روی به آنحضرت کرد و گفت این تونی که آل اسرائیل را بیلا گرفتار کردی و خلقی عظیم را هلاک ساختی الیاس علیه السلام فرمود هلاک کننده قومی تو و آنانی که مردم را بعبادت اصنام بداشتی و بقتل جمل فرمودی اکنون بیزای چهارصد و پنجاه تن انبیای کذبه که خدمت بعل کنند و مائده از ایزابل زوجه تو ستانند بحمل کرمل بیرون شوند و بنی اسرائیل همه حاضر باشند من نیز بتنهائی در برابر ایشان بایستم و دو گاو آورده قربانی کنیم قربانی هر کس مقبول افتد برق باشد پس آخاب باتفاق جمیع بنی اسرائیل بحمل کرمل شدند و الیاس علیه السلام نیز با ایشان بود آنگاه دو گاو آورده یکی را انبیای کذبه اختیار کرده در مذبح بعل قربانی کردند از بامداد تا نصف النهار بعل و دیگر اصنام خود را خواندند فائده نداشت قبول قربانی او را فرو گیرد هیچ مفید نیفتاد و الیاس برای تعجیز با ایشان میفرمود که بانگ بلند تر بر آرید شاید خدایان شما بخوابند باشد که ایشان خفته باشد و از بانگ شما بیدار شوند و بفریاد شما رسند و ایشان چندین تضرع و زاری میکردند تا نماز پیشین